

استاد محمدتقی شریعتی و جایگاه وی در جریان روشن فکری دینی

دکتر محسن بهشتی سرشت*

پرستو کلاهدوزها**

چکیده

محمدتقی شریعتی معلم اخلاق، مفسر قرآن و مدرس نهج البلاغه و همچنین اصلاح گر اجتماعی دوره معاصر است. وی با تأسیس مجمع فرهنگی، دینی و اجتماعی «کانون نشر حقایق اسلامی» و بیش از نیم قرن تلاش علمی و روشن گری دینی، اجتماعی و سیاسی، از شخصیت‌های مؤثر علمی - سیاسی روزگار ما به شمار می‌آید.

این پژوهش، ضمن پرداختن به موضوعاتی چون مفهوم روشن فکری دینی، چگونگی و روند تأسیس و استمرار فعالیت‌های «کانون نشر حقایق اسلامی» در سال‌های حساس ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، می‌کوشد به سؤالاتی اساسی نظیر جایگاه و نقش محمدتقی شریعتی در جریان روشن فکری دینی و همچنین حرکت وی در مسیر ملی شدن صنعت نفت و نیز نوع برخورد ایشان با افکار و احزاب در بستر کانون، پاسخ دهد.

واژگان کلیدی

محمدتقی شریعتی، روشن فکری دینی، کانون نشر حقایق اسلامی، تاریخ معاصر و احزاب، ملی شدن نفت.

* عضو هیأت علمی و استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین.
mbeheshtiseresht@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) و مدرس مؤسسه آموزش عالی البرز
parastookolahdoozha@yahoo.com قزوین.

مقدمه

بر روشن فکری دینی چندین نام نهاده‌اند: نوگرایی دینی، نهضت اصلاح دینی، نهضت احیای دینی، پروتستانیسم اسلامی، جنبش بیدارگری، رنسانس اسلامی و... که در واقع همه این‌ها راهی است میان سنت‌گرایی و مارکسیسم که نه سنت بومی را به طور کامل تأیید می‌کند و نه فرهنگ و تفکرات غربی را تمام و کمال می‌پذیرد؛ بلکه بر آن است تا راه سومی را از میان آن دو بیرون آورد. (اسفندیاری، ۱۳۸۵: ۱۹)

مسأله احیای تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمانان و در مرحله پیشرفته‌تر آن، تجدید بنا یا بازسازی تفکر دینی، به دو سه قرن اخیر برمی‌گردد که رهبران، علما، مصلحان و متفکران دینی جهان اسلام، به منظور حل و فصل مسأله عقب‌ماندگی و انحطاط داخلی و نیز برخورد با مسأله غرب و هجوم فرهنگ و استعمار غربی، طرح و دنبال کرده‌اند. فکر اصلاح دینی از نیمه دوم قرن نوزدهم، اندیشه غالب بر جریان‌های فکری-سیاسی مسلمانان بود و آثار زیادی بر حیات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جهان اسلام برجا گذاشت. این جریان از ابتدای ظهور به جریان اصلاح‌طلبی دینی معروف شد و با ظهور سیدجمال‌الدین اسدآبادی در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی (۱۳ق) عمق و غنای خاصی گرفت و بر اندیشه و عمل بسیاری از مسلمانان تأثیر گذاشت. (وثوقی، ۱۳۷۷: ۱۰۳)

در واقع روشن‌فکران دینی، کسانی‌اند که می‌دانند میان جامعه آن‌ها و دنیای مدرن، فاصله‌ای هست و درمی‌یابند که تقید به برداشت‌های غلط از دین، در دنیای جدید دستاوردی نخواهد داشت. چنین برداشتهایی از این دین، دست‌آوردهای این دنیا را نادیده می‌گیرد. از این رو است که روشن‌فکران دینی می‌کوشند برای پرکردن این فاصله، راهی بیابند و تصور می‌کنند تلفیقی از سنت دینی و بعضی ارزش‌های مدرن، طریق ممکن پر کردن این فاصله و احتمالاً تنها راه چاره است! برای دستیابی به این تلفیق، روشن‌فکران دینی از سویی تلاش می‌کنند تا برداشت و قرائت جدیدی از دین عرضه کنند که بتواند با دنیای جدید تناسب داشته باشد و از سوی دیگر، مدرنیته را به محک سنت می‌زنند و تصویری از آن ارائه می‌دهند که در آن امکان تفکیک و تجزیه وجود دارد و می‌توان بر اساس سنت، میان خوب و بد و مطلوب و نامطلوب مدرنیته، تفاوت گذاشت و امور خوب و مطلوب آن را گرفت و امور بد و نامطلوب آن را کنار نهاد.

پس روشن‌فکری دینی، جریانی است که در فرایند این تلفیق، شکل گرفته و محمدتقی شریعی نیز از شخصیت‌های این جریان است. (هاشمی، ۱۳۸۶: ۳۳۷) هدف اصلی حرکت اصلاح دینی در قرن نوزدهم، واکنش در برابر خطر فرهنگی و سیاسی اروپا و رفع سلطه استعمار و بازگرداندن سیادت گذشته اسلام بود ولی پیش‌شرط این هدف، بازسازی تفکر دینی مسلمانان بود. از این رو، سیدجمال مسیر کلی احیای اسلامی را ضابطه‌بندی کرد و سپس شاگردش، شیخ محمد عبده، ضوابط دقیقی برای این مسیر معین نمود. بنابراین، این جریان هم از نظر فکری و هم از نظر سیاسی در برخورد با مسائل داخلی و خارجی، با دیگران اختلاف داشت و اصول اولیه‌اش در این سه شعار خلاصه می‌شد:

۱. پیراستن عقیده مسلمانان از خرافات و بدعت‌ها و بازگشت به اسلام اصیل؛
 ۲. وحدت و هم‌بستگی مسلمانان در برابر خطر سلطه فرهنگی و سیاسی غرب؛
 ۳. هماهنگ کردن تعالیم و رهنمودهای دینی با عقل و مقتضیات زمان (همان: ۱۱۳)
- شاید بتوان سیدجمال را پایه‌گذار و آغازگر جریان نوگرایی دینی به شمار آورد؛ کسی که اولین جرقه‌های تجدید نظر در اندیشه‌های دینی را زد^۱ و پس از او نیز، افرادی هم‌چون اقبال لاهوری، ادامه‌دهنده قوی و تکمیل‌کننده راهش شدند و به این نتیجه رسیدند که اکنون وقت آن شده است که در برخی از عقاید گذشته، تجدید نظر کنیم.

در صدساله اخیر، مجموعه تحولاتی که از جنبش مشروطه در ایران آغاز شد و ارتباط با غرب و تأسیس دانشگاه و دیگر مراکز در این تحولات نقش بسزایی داشتند، از تغییر در افکار و تحول در فرهنگ مردم حکایت می‌کرد. در این برهه، روحانیت آگاه و برآمده از اسلام ناب می‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای نسل جدید باشد. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۲۱۳-۲۲۰) و این روحانیت می‌توانست مذهب را که از قدرت اجتماعی برخوردار بود به قدرت فکری معطوف به نیازهای روز تبدیل کند تا در برابر هجوم ایدئولوژیک قطب مخالف که بسیار غنی و مجهز بود، مقاومت کند. (علی، شریعی،

۱. سیدجمال در بستر مرگ (۱۲۷۶ش / ۱۸۹۷م) به یکی از دوستان خود اظهار امید و در عین حال پشیمانی کرده بود؛ امید به این دلیل که آن «جریان اصلاحی» که از غرب به سوی شرق می‌آید، حتماً بنای استبداد را ویران خواهد کرد و پشیمانی بدان سبب که چرا بذر اندیشه‌های ارزشمند و روشن‌گرانه خود را در خاک بی‌حاصل دربارهای سلطنتی پاشیده است. او می‌گوید: «ای کاش تخم افکارم را بر خاک حاصل‌خیز افکار مردم پاشیده بودم.» (ابراهامیان، ۱۳۸۶: ۸۴)

۱۳۵۱: ۱۰-۲۱) از این رو، کسانی به پا خاستند که احساس وظیفه می‌کردند برای آشنا ساختن نسل بیگانه شده از اسلام، باید تلاش کنند و در این زمان مشکل آنان دوچندان شده بود؛ زیرا از یک سو تعداد زیادی از جوانان تحصیل کرده با اسلام فاصله گرفته بودند و از سوی دیگر، دشمنان از راه‌های بسیار برنامه‌ریزی شده، مطالب ضددینی را به خورد آن‌ها می‌دادند. این گروه که حد وسط بین متحجران شرقی و روشن‌فکران غربی قرار داشتند، روشن‌فکران مذهبی نام گرفتند که به سهم خود در تغذیه فکری مردم - از حیث مبانی دینی و انقلابی - نقش مؤثری ایفا کردند و از طریق سخن‌رانی، نوشتن مقالات و انتشار رسالات - به هر زحمت ممکن - تکلیف خود را به انجام رساندند. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۲۱۳-۲۲۰)

جایگاه محمدتقی شریعتی در جریان روشن‌فکری دینی معاصر

در دورانی که جامعه، به ویژه قشر جوان، در معرض شدید تبلیغات و تفکرات الحادی بود و به تدریج خویشتن اسلامی‌اش رو به زوال می‌رفت، یکی از روشن‌فکران دینی که وارد میدان شد، محمدتقی شریعتی بود که از کنج حجره مدرسه فاضل‌خان مشهد بیرون آمد و برای ورود به این عرصه روشن‌گری، لازم دید از لباس روحانیت استفاده نکند اما بهره‌گیری از پیام این لباس را اجتناب ناپذیر می‌دید. او در برابر جریان‌های مخالف که برای محو بقایای دین لحظه‌ای از تلاش باز نمی‌ایستادند، قد علم کرد و با دو جبهه تحجّر (دگماتیسم) و الحاد (انحراف و شرک) به مبارزه برخاست. وی با تکیه بر قرآن و سنت و الهام‌گرفتن از پیش‌کسوتان این راه نظیر سیدجمال، میرزای شیرازی، محمد عبده، اقبال لاهوری، نایینی، کواکبی، کاشف‌الغطاء و سیدقطب، به احیا و تجدید بنای اسلام و ارزش‌های والای دینی در میان جوانان همت گماشت. (توسلی، ۱۳۷۹: ۲۳۹-۲۴۸)

او معتقد بود: «از زمانی که مردانی بزرگ مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیخ عبده برای بیداری امت اسلامی قیام کردند تا امروز، در همه دنیای اسلام دانش‌مندان بصیر و مصلحان مخلص و مجاهد، با تحمل ضررها و احتمال خطرها، کوشیده‌اند تا افکار و عقول مردم را روشن سازند و سرّ ترقیات سریع و عجیب مسلمین صدر اسلام و علل و موجبات انحطاط کنونی آن‌ها را تشخیص و توضیح دهند و راه چاره را بازیابند و باز نمایند. آن‌چه این دانش‌مندان دل‌سوز و مجاهد و این محققان چاره‌جو و رجال

مصلح بر آن اتفاق دارند و در طی مقالات و رسالات و تألیفات خود آن را تشریح و توضیح نموده و با ادله محکم و شواهد زنده و روشن، مدلل و میرهن ساخته‌اند، این است که برای رهایی مسلمین از انحطاط و ذلت کنونی و رسیدن به عزت و سعادت نخستین، لازم است که اسلام حقیقی شناخته شود و پندارهای بی‌اساس و اوهام باطلی که به نام افکار و عقاید دینی در بین توده عوام، حتی در میان بعضی از خواص و طبقه روشن فکر و درس‌خوانده نیز رواج یافته، از میان برود و حقایق دستورات این دین مبین، بر همه معلوم و به درستی معمول و مجری گردد. با مراجعه به قرآن، می‌توان جمیع انحرافات فکری و اعتقادی و عملی مسلمین را که به وسیله بیگانگان مفسد و مغرض یا خلفا و حکام جور و یا جهل خود مسلمان‌ها و یا هر عامل و موجب دیگر در طول تاریخ پدید آمده، تشخیص داد و راه درست را بازشناخت. بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفاسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست.» (محمدتقی، شریعتی، ۱۳۸۵: ۱۵)

محمدتقی برای تجدید حیات اسلام و مسلمانان - مانند بسیاری دیگر از روحانیون و معلمان دینی - اندیشه بازگشت به قرآن را در نظر داشت^۱ و معتقد بود که برای احیای تفکر دینی، باید از خواب غفلتی که چند قرن به طول انجامیده، بیدار شد و به قرآن پناه برد.

نقادی، دین‌داری، دردمندی، خودآگاهی، انسان‌شناسی، فهم زبان توده مردم و زمان‌شناسی، از شاخصه‌های مهم هر روشن فکر دینی است که محمدتقی به عنوان یک اصلاحگر مذهبی، همه این ویژگی‌ها را در خود پرورانده بود. شهید مطهری درباره ویژگی‌های روشن فکر مسلمان، معتقد است که باید با منابع اصیل اسلامی آشنایی داشته و آن‌ها را مطالعه کند؛ مبلغ دین بوده و تلاش کند تا دین اسلام را با متد و معیارهای جدید و در قالب‌های نو، به نسل جوان عرضه دارد و خودش به اسلام، اعتقاد زبانی، قلبی و عملی داشته باشد. (دژاکام، ۱۳۷۹: ۷)

در واقع نواندیشان دینی، می‌خواستند با فهم دوباره اسلام و بازسازی اندیشه تاریخی اسلام، از یک طرف اسلام متحجران و غیرخالص را نقد و از سوی دیگر، عناصر زنده سنت را بازسازی کنند و با توجه به افکار و اندیشه‌های جدید، در نهایت یک

۱. مصاحبه نگارنده با دکتر سیدعلی سجادی در تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲.

پروژه اجتماعی را طراحی نمایند که این پروژه، همان خروج جوامع اسلامی و مسلمان از وضعیت عقب مانده در تمام ابعاد آن بود. با این تعریف، نواندیش در مقابل تحجراندیش قرار می‌گیرد زیرا تحجرگراها هرچه را که می‌پذیرند بدون نقد و پرسش می‌پذیرند ولی روشن فکر اغلب آنچه را قبول می‌کند بعد از پرسش، نقد و تحلیل، آن را می‌پذیرد.

محمدتقی شریعتی با آن که متفکر و نوگرا به شمار می‌آمد و به دست‌آوردهای بشر در عصر جدید احترام می‌گذاشت، هیچ‌گاه مفتون و مرعوب فرهنگ و تمدن جدید نشد. او با استقلال رأی و اعتماد به نفس، به نقد فرهنگ غرب می‌پرداخت و با روش خاص خود، جنبه‌های مثبت و منفی آن را از هم جدا می‌ساخت. وی علی‌رغم مبارزات طولانی خود با استعمار و استبداد و دیکتاتوری و تلاش‌هایش برای برقراری نظام شورایی و دموکراسی، هرگز دموکراسی اروپایی و غربی را تقدیس یا توجیه نمی‌کرد، بلکه همواره به نقد علمی آن‌ها می‌پرداخت و نقایص و عیوب آن شیوه‌ها را یادآور می‌شد. (صاحبی، ۱۳۸۵: ۷۱۸) وی در کتاب *خلافت و ولایت* پس از این که به بررسی و نقد دموکراسی غربی می‌پردازد، در ادامه به قوانین اسلامی اشاره کرده، می‌گوید:

اما قوانین اسلامی، چون قوانین خدایی است، نه تابع هوس‌های مردم است و نه تابع خواست افرادی از بشر که تخصصی در قوانین دارند. بلکه پروردگار، خود واضع این قوانین است. در اسلام، حکومت، حکومت قانون است و آنچه روی آن حساب می‌شود، فقط مصالح مردم است. نه تمایلات آنان؛ بلکه واضع قوانین اسلام، فقط صلاح مردم را منظور فرموده است و در حقیقت حکومت مصلحت است و فطرت، نه هوس‌های عامه و نه تشخیص حقوق‌دان‌ها. (شریعتی، ۱۳۵۱: ۸۶-۸۷)

با این تفاسیر، ویژگی‌های بسیاری در اندیشه و اعمال محمدتقی وجود داشت که می‌توان او را در زمان خودش به عنوان یک روشن فکر دینی شاخص نمود. دکتر سجادی معتقد است:

استاد محمدتقی شریعتی به معنی واقعی کلمه... یک... روشن فکر ... بود و این امر به وضوح در کلاس‌های درس ایشان، نوشته‌ها و سخنان شان دیده می‌شد.^۱

مهم‌ترین شاخصه محمدتقی شریعتی، نگاه جدیدش به اسلام و قرآن بود که

۱. مصاحبه نگارنده با دکتر سیدعلی سجادی؛ در تاریخ ۱۳۸۸/۹/۲.

آن را بی‌پروا و با استناد به منابع تاریخی بیان می‌کرد؛ موضوعی که هرگز در فکر متحجران به ظاهر مذهبی جایی نداشت. او با این کار، کوشید نسل حساس زمان خود را تربیت دینی کند زیرا روشن‌گری و آگاه‌سازی در بیش‌تر صحبت‌هایش موج می‌زد. نوع برداشت و تحلیل‌های او از حقایق تاریخ اسلام، متفاوت با برداشت دیگران دیده می‌شد و مطالبی را که بیان می‌کرد، آمیخته با دانش روز بود. وی حتی زمانی که در دفاع از حقوق اهل‌بیت (ع) سخنرانی می‌نمود، الفاظی منطقی و علمی به کار می‌برد و از این رو، مستمع به راحتی مطالب تاریخی و علمی او را می‌پذیرفت و همین اخلاق روشنگرانه و مستدل سخن‌گفتنش، موجب شده بود که همگان با نگاه احترام به او می‌نگریستند. (دژاکام، ۱۳۷۹: ۱۲)

در دوره‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ که تقریباً بخشی از جوان‌ها در جهت مخالفت با اسلام و تضاد با دین سیر می‌کردند، امثال محمدتقی، نقش موثر در بازگرداندن آن‌ها به اسلام داشتند، اما نه یک اسلامی که در مقابل زورگویان حرفی نداشت بلکه اسلامی که به خواسته‌های مردم پاسخ می‌داد؛ اسلامی که به مسائل عمده جامعه و مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه توجه داشت. (توسلی، ۱۳۷۹: ۳۵۴) بتول شریعی که اوضاع آن دوران را درک کرده بود، می‌گوید:

در آن دوران، دین و سیاست، دو شاخه جداگانه‌ای در زندگی افراد ... بود که هیچ ربطی به هم نداشت و هر کدام راه خود را طی می‌کرد... آخوندی که اهل سیاست بود، مطرود مردم می‌شد. اصولاً این مطلب در نگاه خود دین‌دارها هم قابل قبول نبود و معتقد بودند که آخوند باید به کار دین مردم برسد و او را به سیاست چه کار؟^۱

اسلامی که در آن ایام، متحجران دینی به مردم معرفی می‌کردند، کاملاً تدافعی بود که فقط برای ظاهر دین ارزش قائل می‌شد و بیشتر با امور بی‌اهمیت سر و کار داشت و بابت سؤالاتی که از باطن دین برمی‌خاست پاسخی منطقی - بویژه برای جوانان پرسشگری که آمادگی گرایش به تفکرات الحادی را داشتند - نداشت. «در این شرایط، محمدتقی شریعی جزو کسانی بود که هم‌زمان با وارد شدن به شهر... خیلی زود با ماجراهای سیاسی روز آشنا گردید و حیات علمی و سیاسی‌اش در پیوند با یک‌دیگر پیش رفت که البته

۱. مصاحبه نگارنده با بتول شریعی در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱۵.

نوگرایی ایشان هم به تبع همین جریان اتفاق افتاد... استاد اصلاً سر این موضوع بحثی نداشت که مذهب جلوتر است یا سیاست، چرا که عقیده ایشان همان حرف مدرّس بود که دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست»^۱. در واقع جدانپذیری دین از سیاست، کاملاً در رفتار محمدتقی شریعتی مشهود بود و همگان می‌دانستند که وی در این امر، به شیوه و عقیده مرحوم مدرس معتقد است.^۲

او مسأله نوگرایی در اسلام را مطرح کرد و اسلام تدافعی در مقابل استبداد و استعمار را کنار گذاشت و اسلام معترض در برابر ظلم و فساد را به مردم عرضه کرد که این در ادامه همان راهی بود که سیدجمال و عبده شروع کرده بودند. او تلاش کرد تا به مردم بفهماند اسلامی ارزشمند است که جواب‌گوی نیازهای زمان خود باشد و حرف و پیام امروز را یادآور شود. اسلامی که با ظالم می‌سازد و نمی‌تواند به نیازهای زمان، جواب دهد، محکوم به انزوا و نابودی است.

در واقع شاخصه کار و تفاوت شیوه محمدتقی با بسیاری از هم‌دوره‌ای‌های خود این بود که آن‌ها در سخنرانی‌های خود فقط معلومات به شنونده می‌دادند اما او ضمن این کار، اندیشه‌ها را نیز هدایت می‌کرد^۳ و به گفته دکتر شریعتی «او سی سال سخن‌رانی کرد و جوشید و عرق ریخت. سال‌هایی که هر سالش به اندازه تمام عمر من رنج برد و اخلاص ورزید و زحمت کشید و طرز فکرش در زمان خودش، از من در زمان خودم، جلوتر بود.» (شریعتی، علی، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۴)

روش محمدتقی در سخن‌رانی‌ها و برنامه‌های فکری و سیاسی، عبارت بود از: نقادی مارکسیسم، نقادی اسلام ارتجاعی (متحجران)، افشای مظالم سلطنت و معرفی اسلام مترقی. در چنان اوضاع و احوالی، سخن‌رانی‌ها و مجالس تفسیر محمدتقی، روشن‌گر افکار و رسواکننده مسببان اصلی بدبختی، عقب‌ماندگی مسلمانان و وجود مفاسد در کشورهای اسلامی بود. تحلیل‌های او از تاریخ اسلام و نکته‌های تازه‌اش از قرآن و نهج‌البلاغه در این زمینه، جالب توجه بود و حقایق فراموش شده از اسلام را یادآوری می‌کرد و تحسین بسیاری را برمی‌انگیخت. (رکنی، ۱۳۷۰: ۴۶) او برخلاف بسیاری از علمای دینی، در صد بود که با ماجراهای سیاسی روز کاملاً آشنا شود و با وجود این که فردی صرفاً سیاسی

۱. مصاحبه نگارنده با علی آرام راد در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱۵.

۲. مصاحبه نگارنده با دکتر سیدعلی سجادی؛ همان.

۳. مصاحبه نگارنده با دکتر عزت‌الله رادمنش؛ در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱۴.

نبود، اما اعتقاد داشت که دین و سیاست از هم جدا نیستند و جایگاه هیچ یک را برتر از دیگری نمی‌دانست بلکه سیاست و دیانت را با هم و در کنار هم می‌پذیرفت. او وظیفه هر عالم دینی می‌دانست که از جامعه و جریانات حاکم بر آن باخبر باشد تا بتواند طبق نیاز زمان، دین را به مردم عرضه کند.^۱

یکی از نویسندگان معاصر درباره روشن‌فکری و جامعه زمان محمدتقی می‌نویسد:

در چنین شرایط بحرانی و تاریک که طبقات جوان و باسواد ایران احساس بی‌هدفی و بی‌تکلیفی وحشتناک کرده و به راه‌های یأس و فساد و الحاد می‌رفتند یا به دام مکاتب ضد اسلام ضد ایران افتاده و سایر طبقات نیز قهراً دنباله‌روی آن‌ها می‌شدند، پیدا شدن مردان دین‌دار دانشمند و روشن‌فکران دردمندی هم‌چون ... محمدتقی شریعتی که آشنا به زبان روز و متوجه به مسائل اساسی اجتماع بوده و به درد مردم می‌رسیدند، موهبت بزرگ الهی محسوب می‌شد ... از جمله عوامل عمده محبوبیت این جمع [روشن‌فکران دینی] در میان مردم و موفقیت‌شان در نجات و حرکت نسل‌های جوان، علاوه بر اخلاص در عقیده و عمل، مراتب انصاف و انعطاف‌پذیری آن‌ها و تواضع شان می‌باشد. انصاف و انعطاف‌پذیری و تواضع، اولاً در برابر اکتشافات و خدمات و یا علوم و افکار غربیان و ارزیابی مزایای قابل قبول تمدن و تجدد، ثانیاً برتر ندانستن و جدا نگرفتن خودشان از سایر ایرانیان، با قبول هم‌کاری و هم‌فکری با درس‌خواندگان و دنیادیدگان. (بازرگان، ۱۳۷۰: ۱۵۰-۱۵۲)

محمدتقی شریعتی حدود پنجاه سال، در حساس‌ترین مقاطع تاریخی ایران و در متن پیکار و جهاد اسلامی نوگرایان مسلمان، حضور فعال داشت. او با وجود این‌که پرورش یافته فرهنگ کلاسیک اسلامی بود و شخصیتی حوزوی به شمار می‌آمد و با علوم متداول اسلام آشنایی داشت، هرگز به آن‌چه در حوزه آموخته بود اکتفا نکرد، بلکه خود را در فضای علمی و فکری روزگار خود قرار داد و با مقتضیات زمان و نیازهای مردم آشنا شد و به منزله یک واسطه‌العقد، عمل کرد. او در این جهت منبع اصلی و الهام‌بخش اندیشه‌های دینی خود را **قرآن و نهج‌البلاغه** قرار داد و در فهم **نهج‌البلاغه** بسیار توانمند و مسلط بود و در تفسیر **قرآن** نیز ید طولایی داشت.

محمدتقی بسیاری از آیات **قرآن** و بیش از نیمی از خطبه‌های **نهج‌البلاغه** و بسیاری از

۱. مصاحبه نگارنده با علی آرام راد؛ همان.

کلمات قصار حضرت علی (ع) را حفظ بود و سال‌های تدریس و روشن‌گری خود را با اتکا به این دو منبع عظیم طی کرد. (شریعتی، ۱۳۷۰: ۳۶۲) وی ... در عرصه‌های متنوع پیکارهای فکری - اجتماعی زمانه حضور می‌یافت و در حد خود بالاترین تأثیر را در اندیشه و تربیت نسل معاصر خویش و سیر نوگرایی اسلامی ایران داشت.^۱

سرنوشت محمدتقی شریعتی، تقریباً شبیه سرنوشت یک مؤسس بود و در زمانی که به گفته فرزندش - دکتر شریعتی - جامعه دو قطبی بود، یکی روشن‌فکران ماتریالیست و دیگری مذهبی‌های مرتجع، او به راه سومی رفت که هم‌سایه فرهنگ قدیم را بر سر داشت و هم با اراده و اندیشه تازه‌ای همراه بود. محمدتقی در زمانی آغاز به کار کرد که می‌توان آن را قرون وسطای تاریک‌اندیشی و تحجر نامید. هدف او نشر حقایق اسلام بود و این هدف، تنها از راه مبارزه با تحجر و استبداد و استعمار حاکم - که بر پایه جهل مردم استوار شده بود - تحقق می‌یافت. او حرکتش را در این دو جبهه آغاز کرد. اصلاح دینی او بر پایه مبارزه با خرافه و تحجر استوار شد و تکیه آن بر کتاب و سنت رسول خدا (ص) بود که با رویکردی عقلانی و مستند تاریخی بدان پرداخته می‌شد. در سنت جدیدی که او وارد شد، قرآن با ترجمه و فهم و تفسیر آن معنا می‌یافت و گریستن بر امام حسین (ع)، با تحلیل انگیزه قیام او و شناخت اهدافش همراه بود. عمل به احکام مذهبی نیز در کنار درک علت‌ها و محتوای آن‌ها پذیرفته می‌شد و بسیاری از این دست موارد که در دین وجود داشت، الزاماً در این جریان پا به پای استدلال منطقی جلو می‌رفت به گونه‌ای که در یک کلام، ایمان تبعیدی و تقلیدی، تبدیل می‌شد به ایمانی آگاهانه و آزاد. (شریعتی، سارا، ۱۳۸۶: ۲۳)

بعد از واقعه کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ ش و پس از غائله مسجد گوهرشاد و محدودیت‌هایی که رضاخان برای روحانیون به وجود آورد - مثلاً گرفتن جواز مخصوص از شهربانی برای پوشیدن لباس روحانیت و سختگیری‌های فراوان دیگر برای این قشر - محمدتقی با وجود اینکه سطوح حوزه را تا مرحله خارج رسانده و لباس روحانی بر تن کرده بود، به این تشخیص رسید که برای این که بتواند دور از اذیت حکومت با نسل جوان کار کند، لباس روحانیت را از تن به در آورد.^۲ وی با

۱. مصاحبه نگارنده با دکتر احسان شریعتی در تاریخ ۱۳۸۸/۹/۱۰.

۲. مصاحبه نگارنده با بتول شریعتی و دکتر احسان شریعتی؛ همان.

ورود به آموزش و پرورش و با پوشش عادی، وارد عرصه هدایت‌گری شد. به تعبیر «شیخ محمد جواد مغنیه» روحانی متفکر شیعه مذهب لبنان^۱: «محمدتقی کلاه شاپو بر سر گذاشت تا هزاران روحانی ... را از استهزاء نسل جدید محافظت کند.» (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۸. پژوم، ۱۳۷۰: ۳۶۷)

محمدتقی خود را متعهد کرده بود تا بخشی از کارگزاران آینده دگرگونی و تحول در ایران یعنی روشنفکران جوان مذهبی را آموزش دهد و آنها را بپروراند. به همین خاطر برای جذب آنها باید با زبان خودشان حرف می‌زد، لباس آنها را می‌پوشید و برای روشنگری آنها، مطالعه می‌کرد. (رهنما، ۱۳۸۱: ۱۸) در عوض، زمانی که آیت‌الله بروجردی به مشهد آمده بودند، برخی از روحانیان از ایشان خواستند که به محمدتقی توصیه کنند که دوباره ملبس به لباس روحانیت گردد. (منصوری، ۱۳۸۳: ۵۷)، اما ایشان اختیار این کار را به خود محمدتقی واگذار کردند. او خود در این باره می‌گوید:

در سال ۱۳۲۰، آقایان روحانیون اصرار می‌کردند که شما لباس به تن کنید تا این که آیت‌الله بروجردی به مشهد مشرف شدند. در آن زمان ما همسایه مرحوم حاج شیخ مرتضی عیدگاهی بودیم. ایشان قاصد فرستاد که «آقای بروجردی می‌خواهند به این جا بیایند، خوب است که تو هم به این جا بیایی.» به آقای بروجردی گفتند که ما هر چه می‌گوییم عبا و عمامه بگذار، قبول نمی‌کند. شما به ایشان بفرمایید که این کار را نکنند. آقا گوشش سنگین بود. دست را پشت گوشش گرفت و گفت: «تا خودش چه بگوید؟» من گفتم: «واعظ و منبری خیلی زیاد است ولی در دبیرستان‌ها و دانشگاه کسی نیست و من فکر می‌کنم که در فرهنگ و دانشگاه و دبیرستان‌ها لازم‌تر باشد تا اینکه من عبا و عمامه بگذارم و بیایم در مسجد گوهرشاد منبر بروم.» آقا فرمودند: «در راهی که خودش می‌رود آزادش بگذارید. راهی که خودش انتخاب کرده، بهتر است.» بعد همین‌طور که رو به من - که رو به قبله بود - نشسته بودند، دست‌هایشان را بلند کردند و شروع کردند در حق من دعا کردن و فرمودند: «راهی که خودت داری، ادامه بده.» (شریعی، محمدتقی، ۱۳۶۳: ۱۱)

یکی از نویسندگان معاصر در تأیید حرکت محمدتقی می‌گوید:

۱. این دانشمند و اسلام‌شناس شیعی لبنانی از علمای فعال و مبارز بود که بسیاری از آثارش همچون «شیعه و زمامداران» به فارسی ترجمه شده است. وی سالها پیش که به ایران سفر کرد مجموعه خاطرات خود را در مقاله‌ای به نام «من هنا و هناك» منتشر نمود. او در مشهد با محمدتقی شریعی ملاقات کرد و شدیداً مجذوب و شیفته فضل و وارستگی وی گردید. (پژوم، ۱۳۷۰: ۳۶۷).

شریعتی اگر ممهض در تحصیلات حوزه‌ای می‌شد، یک مجتهد، یک مرجع بزرگ و یک مدرس نام‌آور در حوزه‌های علمیه بود. از اقران هیچ کم نداشت. با استعداد وسیع و تلاش گسترده. اما او باید برود و در پایگاه‌هایی که برای کفر و الحاد ساختند [به مبارزه برخیزد] و چه کسی می‌تواند نقش عظیم کسانی مثل ... شریعتی را در تحول معنوی در درون نسل جوان و تقویت مبانی اسلامی در درون مدارس جدید و دانشگاه اسلامی را انکار بکند؟ ... شریعتی با قرآن به دانشگاه می‌رود تا خود همین دانشگاه‌ها و مدارس جدید را به صورت عواملی علیه نفوذ بیگانگان (نفوذ فکری، عملی و سیاسی بیگانگان) دریاورد. (خاتمی، ۱۳۷۰: ۱۶۹)

در پایان این قسمت باید اذعان داشت، همواره کسانی که جزو سازندگان بزرگ تاریخ بشری به شمار می‌آیند، شخصیت‌هایی بوده‌اند که علم و عملشان با روح ایمان آمیخته بوده که توانسته آن‌ها را زنده نگه دارد و یکی از این شخصیت‌های روشن‌فکر و روشن‌ضمیری که در محیط خود و بلکه دورتر از آن، با گفتار و تألیفات و اعمالش تأثیر مثبت گذاشت، محمدتقی شریعتی است. او معلم و مربی‌ای در جامعه بود که اثر تعلیم و تربیتش در جو فرهنگی آن زمان جامعه استمرار یافت؛ زیرا هزاران انسان و جوان حقیقت‌جو را به سمت و سوی معنویت و اسلام هدایت کرد و آن‌ها را از پرتگاه‌های «باری به هر جهت بودن» و «سرخوشی‌های اپیکوری»^۱ نجات داد. این ایمان و اخلاص او نه تنها در نوشته‌ها و سخنانش وجود داشت، بلکه از نگاه و نشستن و برخاستنش موج می‌زد و به همین دلیل بود که در دل‌ها اثر می‌گذاشت و همه قشرها را نسبت به او در نهایت احترام قرار می‌داد. (جعفری، ۱۳۷۰: ۱۷۹)

تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی

پس از برکناری اجباری رضاخان از سلطنت در سال ۱۳۲۰، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی علنی که تا آن زمان و به دستور رضاخان ممنوع شده بود، دوباره از سر گرفته شد. از یک طرف فعالیت‌های حزب توده افزایش یافت و از طرف دیگر احمد کسروی - روحانی سابق - پایه‌های اساسی تشیع را زیر سؤال برد و آن را انحراف از اسلام تلقی کرد و بدین

۱. مکتب اپیکوری را، اپیکور (۲۷۰-۳۴۲ پیش از میلاد) در ۳۰۶ ق.م. در آتن تأسیس کرد. اپیکور شاگردان خود را به آیین و آموزه شادمانی آموزش می‌داد و می‌گفت که هدف اصلی انسان، دست یافتن به شادی و سعادت فردی است. اندیشه فلسفی او بیش‌تر با محوریت اصل بودن لذت در زندگی آدمی شکل گرفته بود. اپیکوری‌ها با این اصل ارسطویی که انسان، حیوانی سیاسی است، مخالف بودند.

ترتیب، موجبات انحراف فکری برخی جوانان را فراهم نمود. در چنین محیطی، عقاید اسلامی مورد انتقاد شدید گروه‌های فکری و سیاسی روز قرار گرفت که این امر موافق مرام علمای مبارزی چون محمدتقی شریعتی نبود. لذا او تنها راه نجات از چنان فضای مسموم و آلوده‌ای را «بازگشت به قرآن» می‌دانست. از این رو، به مرحله تازه‌ای از مبارزات فرهنگی خود قدم نهاد که همان مقابله با بدعت‌ها و اندیشه‌های غیراسلامی از طریق راه اندازی مؤسسه‌ای به نام «کانون نشر حقایق اسلامی» بود و از این پایگاه، او به طور رسمی مبارزات خود را آغاز کرد. (دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۱: ۵۷۹)

در این ایام «جریان فکری نوینی که با شدت و قدرت وزیدن گرفته بود، کمونیست نام داشت. موفقیت انقلاب اکتبر، پیروزی شوروی در جنگ دوم، قدرت کمونیسم بین‌المللی، نفوذ جهان‌گستر ایدئولوژی مارکسیسم، حضور ارتش سرخ در ایران، عوامل خارجی، فتوایلیسم خشن، فقر توده مردم که پس از جنگ تشدید شده بود، رکود جامعه و وجود کمتر نیروی فکری متعادل در برابر آن و ارتجاعی بودن نهادهای اجتماعی و تزلزل و ضعف حکومت و سقوط اقتصادی جامعه و حالت عصیان و نومیدی و پریشان فکری که لازمه اوضاع آشفته آن روز بود، عواملی بود که این جریان فکری، اجتماعی و سیاسی را به شدت تقویت می‌کرد و نیروهای کارگری و توده شهری و گروه‌های روشن فکر و نسل جوان تشنه نواندیشی و نیازمند انقلاب اجتماعی را به خود می‌خواند ... در چنین شرایطی، محمدتقی شریعتی که نه مقامی روحانی بود تا نیروی بازار و هیأت‌های مذهبی و محافل دینی را با خود داشته باشد و نه «مرد روز» بود تا به عنوان مبارزه با توده، حزب دموکرات را تکیه‌گاه کند و از نعمات آن برخوردار شود و نه به ماتریالیسم معتقد بود که با پیوستن به نیروی تازه‌ای که پشتیبان‌های داخلی و خارجی قوی داشت، پایگاهی داشته باشد، سخت تنها مانده بود و در عین حال، آزادی افکار و درگیری‌های شدید اعتقادی و گریختن سریع و شگفت نسل جوان و روشن‌فکران و تحصیل کرده‌ها از مذهب، او را سخت بی‌قرار کرده بود. تنها پایگاهش کلاس بود و تنها نیرویی که داشت دانش‌آموزان مدرسه.» (شریعتی، علی، ۱۳۵۱: ۱۰)

او به مرور به این نتیجه رسید که در برابر هجوم عقاید کمونیستی و افکار کسروی که بیشترین نفوذش در بین جوانان دبیرستانی بود، ساعات محدودی که در مدارس مشغول تدریس است، کافی نیست. بنابراین تصمیم گرفت جلساتی هم در خارج از کلاس‌های درس و در خانه‌های خود دانش‌آموزان به صورت

نوبه‌ای ترتیب دهد تا بدین شکل بتواند به طور جدی‌تر و مستمر، به مبارزه با عقاید الحادی بپردازد.

سخن‌رانی‌های او با محوریت *قرآن و نهج‌البلاغه*، ابتدا در خانه‌های شاگردانش به گونه‌ای چرخشی صورت می‌گرفت. این جلسات که محدود به دانش‌آموزان بود، هر هفته در منزل یکی از آن‌ها برگزار می‌شد. تا این که نوبت به منزل طاهر احمدزاده رسید که دو برادرش در دبیرستان ابن‌یمین در کلاس‌های دوم و سوم، شاگردان محمدتقی بودند. طاهر احمدزاده که خود در آن جلسات حضور داشته، می‌گوید:

در اولین جلسه، من شیفته مباحث استاد شدم. با وجود این که یک جوان مذهبی بودم، اما مثل این که گم شده خود را یافتم. بعد از این که جلسه تمام شد، من از استاد شریعتی تشکر کردم و بعد کسب اجازه کردم که در جلسات آن‌ها شرکت کنم. ایشان نه تنها موافقت کردند، بلکه از بنده قدردانی کردند و گفتند که تو اولین صاحب‌خانه‌ای هستی که آمدی و نشستی تا ببینی که اصلاً من به بچه‌ها چه می‌گویم.^۱

بعد از آن جلسه، طاهر احمدزاده به محمدتقی پیشنهاد می‌کند که چون منزلشان در چهارباغ یعنی مرکز شهر قرار دارد و دارای اتاق‌های بزرگی است، جلسات هفتگی به طور دائم در منزل آن‌ها برگزار گردد و محمدتقی این پیشنهاد را می‌پذیرد.

با ورود طاهر احمدزاده به جمع دانش‌آموزان، جلسات سیار از حالت کلاس‌های خصوصی، به جلساتی عمومی تبدیل گردید و در ایام عاشورا نیز با شیوه جدیدی از برگزاری عزاداری، در بین عموم مردم جا باز کرد. برنامه‌های آن‌ها شامل تلاوت *قرآن* و ترجمه آن، قرائت مقاله توسط دانش‌آموزان و در پایان هم سخن‌رانی محمدتقی درباره امام حسین (ع) و عاشورا بود که خود نوعی بدعت در این گونه مجالس به شمار می‌آمد. این تنها مراسم عزاداری بود که در آن از روضه‌خوانی و سینه‌زنی خبری نبود (منصوری، ۱۳۸۴: ۸۱). زیرا در این نشست‌ها، سعی بر آن بود که از سنت‌های گذشته دوری شود و به جای عزاداری صرف برای امامان و یا گزارشی توصیفی و سوزناک از مرگ آنان، تاریخ زندگی آن‌ها و نهضت انقلابی امام حسین (ع) و متن خطبه‌های امام علی (ع) پیش گذاشته و واکاوی شوند. محمدتقی به جای این که تنها به قرائت *قرآن* اکتفا کند، شروع به تفسیر آیات آن در میان مردم و به ویژه جوانان کرد و بدین گونه آرام آرام از پیوستن دانش‌آموزان

۱. مصاحبه با طاهر احمدزاده، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تاریخ ۱۳۶۹/۱۱/۸، شماره بازیابی ۱۳۳۱۶.

و دانش‌جویان به گروه‌های انحرافی، جلوگیری نمود. (رهنما، ۱۳۸۱: ۲۰)

با استقبال فراوان مردم از این جلسات، دیگر منزل احمدزاده گنجایش آن همه جمعیت را نداشت. این امر عده‌ای از بازاریان و تاجران علاقه‌مند به این جلسات را به فکر تهیه مکانی ثابت و بزرگ برای برگزاری مراسم به صورت علنی و رسمی انداخت.^۱ با استقرار کانون در یک مکان ثابت، تابلویی با نام «کانون نشر حقایق اسلامی، تأسیس ۱۳۲۳ ش» بر سر در آن نصب گردید. گام بعدی به منظور ایجاد سازمان‌دهی، نشر اصول و موازینی بود که اعضا، ملزم و مقید به رعایت آن بودند. به این ترتیب- به روایت طاهر احمدزاده- اساس‌نامه‌ای با عنوان «کارنامه کانون» در همین سال منتشر گردید^۲ که اهداف و برنامه‌های کانون را مشخص می‌کرد. این کارنامه سه بخش داشت: بخش اول با عنوان «ما و دیگران» به مقصود و منظور کانون اشاره می‌کرد. بدین ترتیب در ابتدا به طرح مشکلات و معایب موجود جامعه مسلمانان به خصوص ایران پرداخته و سپس بر اساس مشکلات، برنامه خود را پایه‌ریزی کرده بود تا با کمک آن بر مشکلات فائق آید. در بخش دوم با عنوان «نیات ما» اهداف کانون در بیست مرحله بیان می‌شد. اهدافی هم‌چون: ایجاد حرارت دینی و غرور ملی و تقوای دینی و سیاسی در قلوب زن و مرد ...، ایجاد اتحاد و محبت و تقویت حس هم‌کاری و هم‌دردی در میان افراد ...، اثبات موافقت کامل اسلام با علم و تمدن صحیح و بیان مفساد تمدن امروزی، دفاع از اسلام و پاسخ به اعتراضات بدخواهان و مغرضان با ادله عقلی و علمی، بالا بردن سطح افکار عمومی و بیداری ملت ...، شناساندن مقام روحانیت به جامعه و واداشتن مردم به احترام و تجلیل از روحانیان.

در بخش آخر کارنامه، با نام «وظایف افراد کانون»، افراد ملزم و مقید به انجام‌دادن وظایفی دوازده گانه می‌شدند: هیچ‌یک از افراد، نباید در اصول عقاید به تقلید صرف از پدر و مادر و محیط خود قناعت ورزد، بلکه باید در حد فهم و علم و سن خود به تحقیق بپردازد و آن‌ها را با استدلال فراگیرد؛ به اخلاق پاک و نیک، مقید و متخلق باشد که پیغمبر ما فرموده: «من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده‌ام.» برای التیام میان افراد و طبقات مسلمان که به جهتی از یک‌دیگر رنجیده و رمیده‌اند، بکوشند و به فرایض دینی عمل نمایند که هر مسلمان عاقل و بالغی بدان مکلف است.

۱. مصاحبه با طاهر احمدزاده، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مورخه ۷/۱۷/۷۱، بازیابی ۱۳۳۴.
 ۲. در کارنامه مذکور و در برخی منابع، سال انتشار این کارنامه ۱۳۲۶ ذکر شده است.

به روایت خود محمدتقی: «در کانون، یک شب در هفته تفسیر داشتیم، یک شب هم سخن‌رانی. البته یک جلسه هم در وسط هفته بود برای علاقه‌مندان به مبارزه با کمونیسم. هفده یا هجده نفر از دیپلمه‌ها و لیسانسه‌ها را انتخاب کرده بودم و به آن‌ها مقداری منطق و فلسفه و هم‌چنین مباحث کمونیستی را درس می‌دادم و اگر اشکالاتی به ذهن آن‌ها می‌آمد برطرف می‌نمودم و آن‌ها را آماده می‌کردم.» (محمدتقی، شریعتی، ۱۳۶۳: ۱۰)

در حقیقت آن‌چه کانون را در بین مردم برجسته نمود، همین سبک جدید و منظم آن بود؛ زیرا «تشکیل انجمن مذهبی در ایران به خصوص شهرهای بزرگ مذهبی، کاری است که به سختی می‌تواند موفقیت‌های بزرگی را به دنبال داشته باشد؛ زیرا وجود تکیه‌ها و مساجد و اماکن دیگر مذهبی به خصوص مجالس روضه‌خوانی و قرائت قرآن که تقریباً در طول سال تشکیل می‌شود، از احتیاج توده مردم متدین به تشکیل انجمن‌های خاصی به سبک جدید می‌کاهد؛ بنابراین انجمن مذهبی جز در میان گروهی از دین‌داران که هدف‌های مذهبی و اجتماعی روشن و معینی دارند، ایجاد نمی‌شود.» (شریعتی، علی، ۱۳۶۳: ۲۱) اما در میان آن، بحبوحه‌های تحولات سرنوشت‌ساز و هم‌زمان با پیدایش عقاید نو و برطرف نشدن تشنگی نسل جوان توسط دیگر جمعیت‌های کم‌کم نطفه برپایی کانون نشر حقایق اسلامی تشکیل شد. آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی در خاطرات خود آورده:

آن‌چه درباره کانون قابل توجه است، رویکردی نوگرایانه به دین بود که البته در آن شرایط چندان جدی به نظر نمی‌آمد. با این حال و به رغم آن که همه، وجود آن را منشأ نوعی تحول در مشهد می‌دانستند و حتی بسیاری از طلاب هم در جلسات آن شرکت می‌کردند، احیاناً به سبب شیوه جدیدش، از سوی افراد سنتی [متحجران] مورد انتقاد نیز بود. (جعفریان، ۱۳۸۳: ۱۰۵)

لذا این اجتماع هم - مانند همه اجتماعات مذهبی دیگر - با گرد هم آمدن عده‌ای از افراد به دور یک شخصیت مقبول، برپا گردید؛ با این تفاوت که رهبری این گروه را فردی بر عهده داشت که علاوه بر داشتن وجهه مذهبی و معنوی، دارای افکار و اعتقادات نویی بود که برای اجرای آن‌ها، ایدئولوژی و برنامه داشت و همین امر موجب گردید که کانون او به یکی از پایگاه‌های مهم فرهنگی - مذهبی در مشهد تبدیل شود که قشرهای مختلف مردم را در خود جای می‌داد. به گفته محمدرضا حکیمی:

از هنگامی که کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد تأسیس شد... محمدتقی شریعتی توانست یکی از مدرسه‌های اندیشه اسلامی را پی ریزد و بگستراند. کانون، مرکزی شد برای نشر تنوّر فکری و مذهبی و ادای رسالت اندیشه‌های اسلام و شناساندن اسلام مقاوم. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۲۱۸)

به مرور، جلسات کانون به قدری پررونق شد که حتی توجه اعضای حزب توده را نیز به خود جلب کرد و پای آن‌ها را به شرکت در این مجالس باز نمود. آنان به راحتی در این نشست‌ها شرکت می‌کردند و به بحث و گفت‌گو و حتی گاهی به ایجاد اختلال نیز می‌پرداختند. (رهنما، ۱۳۸۱: ۲۰)

از آن‌جا که کانون برای هدفی صرفاً سیاسی شکل نگرفته بود، طبعاً از تشکیلات حزبی کارآمد نیز برخوردار نبود، اما اتحاد و انسجامی که در میان اعضا وجود داشت و هم‌چنین حضور طولانی مدتش در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی و نیز استقبال مردم از همه قشرها (تحصیل کرده، دانش‌آموز، دانشجو، بازاری و روحانی و...)، خود نشانی از وجود نوعی تشکیلات منحصر به فرد داشت که بر اساس موقعیت زمانی و اوضاع حاکم بر جامعه شکل گرفته بود و اعضا نیز کاملاً مقید به آن بودند. علی‌رهنما درباره تأثیر کانون، در کتاب خود آورده:

می‌توان اثر راستین مردمی کانون را حتی در سطح منطقه‌ای در مشهد با توجه به شمار افرادی که به عنوان عضو مؤثر جذب آن شدند، بهتر درک کرد. در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۹ شمسی، کانون در بهترین موقعیت خود می‌توانست در هر گردهمایی حداقل پنجاه تن شرکت کننده ثابت داشته باشد که بیشترشان روشن‌فکران و متخصصان جوان بودند. (رهنما، ۱۳۸۱: ۲۶)

فعالیت‌های فرهنگی از مهم‌ترین و جدی‌ترین اقدامات کانون به حساب می‌آمد. به گونه‌ای که در دهه اول، تنها به فعالیت‌های فرهنگی مبادرت می‌ورزیدند. بنابر آنچه در کارنامه آمده بود، اساسی‌ترین راه نجات مسلمانان، دریافت حقایق اسلام بود و در کنار آن، مبارزه نظری و فکری با عقاید ضد‌مذهبی یا مذهبی‌ای که به اعتقاد آنان در زمره حقایق اسلامی نمی‌گنجید و با اسلام ناب منافات داشت، در درجه دوم قرار گرفته و با عنوان «ارشاد منحرفین» صورت می‌گرفت که در دهه بیست مقابله با کسروی‌گرایی و حزب توده، نمونه‌هایی از این دست فعالیت‌های کانون بود. (منصوری، ۱۳۸۴: ۹۸)

یکی از شاخصه‌های مهم این کانون آن بود که اغلب کسانی که جذب آن می‌شدند، جوانان، نوجوانان و روشن‌فکران بودند؛ به گونه‌ای که در مدت زمان کمی، آن‌جا «به صورت سنگر اعتقادی، علمی و تبلیغی نسل جوان و گروه روشن‌فکر و مترقی‌ای درآمد که وفاداری خویش را به مذهب حفظ کرده بودند و معتقد بودند که اسلام راستین، اگر پیراسته از خرافه‌ها، محافظه‌کاری‌ها و مصلحت‌بازی‌های ریاکارانه و آرایه‌های دست‌ها و دستگاه‌های سیاسی و طبقاتی و استعماری و عوام‌زدگی‌های استعماری، در زمان ما احیا شود و یخ‌های جمود و قالب‌های جهل و جور را بشکند، نسل آگاه و مسئول جامعه ما را از تقرب به قطب‌های جهانی و توسل به ایدئولوژی‌های بیگانه، بی‌نیاز می‌سازد.» (علی، شریعتی، ۱۳۵۱: ۱۶)

در نتیجه، نشر حقایق اسلامی، سرلوحه کارهای اصلی کانون قرار داشت که مبارزه با عقاید انحرافی و الحادی نیز در این جایگاه می‌گنجید. مسأله بازگشت به اصل دین، بخش عمده تبلیغات فرهنگی کانون بود که به منظور شناساندن و آرایه چهره واقعی اسلام صورت می‌گرفت. محمدتقی بر این باور بود که در صورت اشاعه اسلام به گونه‌ای که پیامبر آرایه دادند، می‌توان در برابر همه نظرها و ایدئولوژی‌های مخالف، ایستاد و پیروز شد و مهم‌ترین روش برای رسیدن به این هدف، پرداختن به قرآن است. لذا در این جلسات، تلاوت قرآن همراه با ترجمه و سپس تفسیر آن بود و هم‌چنین تفسیر نهج‌البلاغه هم در کنار آن، بر محکم بودن تفسیر کمک می‌کرد؛ زیرا وی معمولاً خطبه‌هایی را برای تفسیر انتخاب می‌نمود که با تفسیر و توضیح آیات قرآن در ارتباط بود. (اسعدی، ۱۳۷۷: ۲۶)

ورود به مسائل و مباحث مذهبی، ابعاد مختلفی را دربرمی‌گرفت که پرداختن به مسائل اجتماعی، یکی از شاخه‌های مهم آن بود. طرح چنین مباحثی از سوی کانون، راه‌کاری برای رفع مشکلات و معضلات جامعه به شمار می‌آمد. محمدتقی در تفسیرهای خود و سخنرانی‌هایش، با پرداختن به الگوهای مذهبی و جامعه دینی واقعی، گریزی به زمان حاضر می‌زد و گوش‌زدهای خود را در این قالب قرار می‌داد و مستدل به آگاهی افراد می‌پرداخت. به گفته علی امیرپور:

در درس تفسیر، این ذهنیت را به ما می‌داد که اسلامی که نتواند جامعه را اداره کند، اسلام منزوی است. اسلام تنها مسجد و تکیه نیست، بلکه اسلامی است که در متن جامعه بتواند حرکت ایجاد کند و در کوچک‌ترین حوادث زندگی نقش

داشته باشد.^۱

تمام مباحث شریعتی در ابعاد اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی و مبارزه با بیگانگان، با تعالیم قرآن منطبق بود و از آن نشأت می‌گرفت و این همه تکیه بر قرآن داشتن، از تقوای عملی و خودساختگی او ناشی می‌شد که تعلیمات و راهنمایی‌هایش را اثرگذار کرده بود. (فرهودی، ۱۳۸۵: ۸۲) قرائت وی از اسلام ناب یک برداشت ایدئولوژیک بود. به باور او آن‌چه می‌توان از اسلام آموخت جهات مختلف اجتماعی، ملی و طبقاتی انسان و نیز درک سیستم ارزش‌ها، نظام اجتماعی، شکل زندگی و وضعیت کاملاً ایده‌آل حیات فردی و حیات اجتماعی همه و همه را در برمی‌گیرد. منتها این اسلامی که در جامعه وجود دارد، نه آنی است که بتواند ذره‌ای از این همه را تحت لوای خود قرار دهد زیرا با خرافات و وصله‌های ناچسب و فرعی آمیخته شد و اصل، در زیر آن‌ها پنهان شده است. به همین جهت، هدف محمدتقی از تأسیس کانون، همین پاک کردن پیرایه‌ها از اسلام ناب بود.

شریعتی معتقد بود وقتی از امام حسین(ع) و قیام ایشان صحبت می‌شود و به تحلیل آن می‌پردازیم، طبیعتاً بحث حکومت پیش می‌آید و این جاست که درمی‌یابیم قیام سیدالشهدا تماماً بحث حکومت بوده است؛ منتها حکومتی تحت لوای تاریخ اسلام. او گریه بر امام حسین(ع) و بر سر و سینه زدن را در جایی روا می‌دانست که در پی شناخت شخصیت امام و تحلیل نهضت او و ادامه راه او باشد وگرنه هیچ ارزشی ندارد (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۰۱). از دید وی:

در روزگار گذشته و تا حدودی هم در حال حاضر، بسیاری هستند که دین‌داری آن‌ها نه تنها مفید نیست بلکه مضر هم هست. این قبیل اشخاص، کسانی هستند که به جوهر راستین و متحرک دین اسلام دست نیافته‌اند و به همین دلیل هم دین اسلام را نشناخته‌اند که به جای ایجاد هر حرکت و تحولی، موجب بی‌تحركی، خرافات و تسلیم و رضای کورکورانه آن شده‌اند. (شریعتی، محمدتقی، ۱۳۵۸: ۱۴)

این برداشت‌های جدید و دیدگاه‌های نو از دین و شعائر آن، طبعاً در جامعه‌ای که هنوز برخی از مردم به شکل متحجرانه به دین نگاه می‌کردند و معتقد بودند دین را به سیاست چه کار، ایجاد واکنش نمود. جرقه انتقادات به کانون و محمدتقی، از هیأت‌های مذهبی و

۱. مصاحبه با علی امیرپور، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مورخه ۱۳۶۹/۷/۲۸، شماره بازیابی ۱۸۸۵۰.

... آغاز شد؛ به ویژه هیأت‌هایی که به رهبری حاج احمد کفایی اداره می‌شدند، بیش‌ترین مخالفت را ابراز می‌نمودند و در منابرشان «روضه‌خوان‌ها به شدت به کانون حمله می‌کردند و به شخص آقای شریعتی می‌گفتند که کسی پیدا شده با فکل و کراوات و کلاه شاپو و کت و شلوار، جلسه مذهبی درست کرده است.»^۱

در آن دوره‌ای که قرآن در میان مذهبی‌ها فقط احترام ظاهری داشت، محمدتقی کسی بود که در جلسات خود بند بند آیات را ترجمه و تفسیر می‌کرد و مفاهیم آن را با دنیا و مردم امروز منطبق می‌نمود. او در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش، به شدت با خرافات و بدعت‌ها مبارزه می‌کرد و تعابیر تازه‌ای از باورهای دینی به مردم عرضه می‌نمود. درباره محرم و عزاداری برای امام حسین(ع)، درباره امام علی(ع) و خلافتش و ... افق‌های بدیعی را به روی مردم می‌گشود و همین امر، مخالفت برخی متحجران را برمی‌انگیخت تا به حدی که به او تهمت می‌زدند که می‌خواهد ما را از عزاداری امام حسین(ع) منع کند. مخالفت این افراد، گاهی از سر به خطر افتادن منافع خود ناشی می‌شد، نه این‌که دلشان برای دین سوخته باشد. اعتراض شان این بود که چرا یک کت و شلواوری، آن هم روی صندلی نشسته و مباحث دینی مطرح می‌کند. یا این‌که چرا در یک مجلس مذهبی، بحث و مناظره و پرسش و پاسخ بین سخنران و مردم ایجاد می‌شود. دکتر محمود دلاسایی که خود از دوران دبیرستان جذب کانون شده و همواره عضو فعال آن بوده، در این باره می‌گوید:

استاد هیچ‌وقت در این برنامه‌های مذهبی، مثلاً ایام ماه رمضان، ایام ماه محرم و شب‌های احیا روضه نمی‌خواند ولی باور بفرمایید وقتی صحنه کربلا را تصویر می‌کرد، من الان که به یاد می‌آورم، تحت تأثیر قرار می‌گیرم. وقتی نقل می‌کرد که کاروان حسینی شب ششم در کجا متوقف شد و کسانی آمدند به ملاقات امام حسین(ع) مذاکره کردند و ... انسان بی‌قرار گریه می‌کرد. من آدم سنگ‌دلی هستم و کم‌تر در این مجالس روضه گریه می‌کنم ولی با صحبت‌های استاد شدیداً متأثر می‌شدم. عرض کردم ایشان روضه نمی‌خواند ولی با تصویر وقایع عاشورا آدم را می‌لرزاند.^۲

خدمات محمدتقی در این عرصه وقتی قابل توجه می‌گردد که اوضاع زمانی آن دوره

۱. مصاحبه با طاهر احمدزاده، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تاریخ ۱۳۷۸/۷/۵، شماره بازیابی ۱۳۳۲۳.

۲. مصاحبه با دکتر محمود دلاسایی، (یاد استاد، مجموعه مصاحبه‌ها: ۱۳۸۵: ۱۱۴)

را بدانیم. دفاع او از اسلام ناب و مبارزه‌اش با مکتب‌های الحادی به هنگام خالی بودن سنگر اسلام- به ویژه در خراسان- و هم‌چنین تغذیه روحی و فکری نسل جوان پنجاه سال اخیر و کوشش‌های بی‌دریغ او برای شناساندن ابعاد مختلف دین به صورتی کاملاً آگاهانه و زنده و پرجاذبه که راه نجات را به آن‌ها می‌نمایانده است، همه و همه، موجب گردیده که محمدرضا حکیمی از وی با عنوان سقراط خراسان یاد کند. (حکیمی، ۱۳۷۰: ۴۵۳)

با اوج‌گیری فعالیت‌های کانون و موج قشرهای مختلفی که عضو آن می‌شدند، به ویژه بحث‌ها و سخن‌رانی‌های محمدمتقی که هدفش مبارزه با آن نوع دین‌داری‌ای بود که دین را وسیله رواج خرافات قرار می‌داد و نگاه جدیدی به اسلام و خلافت و امام حسین (ع) داشت و بدعت‌ها و خرافه‌ها را رد می‌کرد، کم‌کم حساسیت و حتی حسادت برخی متدینین مشهود بیش‌تر برانگیخته گشت و آن‌ها نیز به گروه مخالفان اصلی کانون پیوستند و از هر طرف شروع به حمله و انتقاد و تخطئه آن کردند. (شریعت رضوی، ۱۳۷۴: ۱۱) در ادامه این ماجرا، روزنامه حزب هم در خراسان، حمله به محمدمتقی شریعتی و طاهر احمدزاده را آغاز کرد. (رهنما، ۱۳۸۱: ۲۰)

دکتر شریعتی می‌گوید:

برخی پدرم را که صلاهی تجددخواهی و نوگرایی دینی و مبارزه با سنن و عادات خرافی مذهبی در داده بود، از خود نمی‌دانستند. حزب دموکرات نیز او را که علی‌رغم دعوت‌های مصرانه نتوانست به درون شبکه خود بکشد، با خود بیگانه می‌یافت. صاحبان املاک و سرمایه و نفوذ و عنوان نیز او را و کار او را نمی‌شناختند و وجه اشتراکی میان خود و این معلمی که در کلاس‌ها و جلسات دانش‌آموزان که به شدت آماج هجوم تبلیغات کمونیسم شده بودند، با بحث و منطق و کتاب و استدلال و علم و فلسفه به جهاد ایستاده بود، نمی‌یافتند. اما او که این مبارزه را نه به پشتیبانی کسی و جایی و نه به امید تحصیل مزدی و مقامی، بلکه تنها به نیروی شدید عشق و ایمان معنوی خود به اصولی که بدان تعصب می‌ورزید، آغاز کرده بود، از تنهایی و بی‌کسی و خطر و نومیدی نمی‌هراسید. (شریعتی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

عده دیگر از کسانی که خود را در مخالفت با محمدمتقی و شیوه برداشت او از آیات قرآن، محق می‌دانستند، افرادی بودند که نه از سر حسادت و رقابت، بلکه از روی ناآگاهی با او

مقابله می‌کردند. آن‌ها به علت محصور ماندن در دایره عقاید غلط، قادر نبودند پیام‌های جدید و تازه‌ای از تفسیر آیات قرآن بشنوند، لذا آن را با اعتقادات قبلی خود مغایر می‌دیدند و بدین جهت آن را رد می‌کردند.

قرائت جدید محمدتقی از بحث «دین» نیز موضوع جنجال‌برانگیز دیگری بود که واکنش‌های بسیاری را به دنبال داشت. او برخلاف درک بیش‌تر مردم از دین که آن را کلیه مطالب و مسائل نازل شده بر پیغمبر - از اصول و فروع و احکام و اخلاق گرفته تا شرع و شریعت - می‌دانند، دین را در اصول منحصر دانسته، آن را ایمان به غیب از مبدأ و معاد تعریف می‌کرد و تأکید داشت که معنای دین، همان ایمان به اصول است و دستورها و احکام و عبادات را باید شرع و شریعت نامید و به همین علت، دین همیشه و در همه جای دنیا یکی است، برخلاف شریعت که هر پیغمبری، شریعتی متناسب با زمان و مکان و قوم و افکار رایج دوره خود دارد، (محمدتقی، شریعتی، ۱۳۸۵: ۴۶) با استناد به آیه چهاردهم سوره حجرات که می‌گوید: «اعراب گفتند ما ایمان آوردیم؛ بگو ای پیغمبر که شما ایمان ندارید ولی بگوئید مسلمان شده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما رسوخ نکرده است.»

محمدتقی بر این اساس، مسلمانان را به دو گروه جغرافیایی و دین‌دار تقسیم می‌کرد. مسلمان جغرافیایی، دین را تنها در شریعت خلاصه می‌کند و فقط از نظر سازمان اجتماعی و تشکیلات دنیایی بدان می‌نگرد. (همان: ۱۰۶) اما درباره مسلمان دین‌دار می‌گوید:

دین‌دار کسی است که قلباً به خدا گرویده و به روز پاداش یقین دارد و چنین شخصی است که از مال و جان خود در راه خدا مضایقه نمی‌کند. خواهید گفت: این‌طور که تو می‌گویی پس اغلب مردم دین‌دار نیستند؟ عرض می‌کنم: آری چنین است. نماز جماعت خواندن و کربلا و مکه رفتن و روزه گرفتن و روزه خواندن و امثال این اعمال از واجب و مستحب که اکنون در میان ما معمول است، دلیل کامل ایمان صحیح نیست. این اعمال تقلیدی و این عادات که به صورت عبادات انجام می‌شود، موقعی نشانه دین‌داری است و هنگامی قبول پیش‌گاه پروردگار است که با عمل زشت دیگری که با ایمان سازگار نیست، توأم نباشد. (همان: ۱۰۷)

در امتداد همین هدف نشر حقایق اسلامی بود که کانون با فعالیت‌های فرهنگی و پویایی خود توانست با همه مخالف‌های رقبای، یکی از مهم‌ترین تشکل‌های دینی در

مشهد گردد. این مؤسسه که نخستین علت اساسی شکل‌گیری‌اش، مبارزه با حزب توده و ارایه یک برداشت امروزی و اثربخش از اسلامی بود که هم بتواند نیاز عدالت‌خواهی مردم را برآورده کند و هم حس ملی‌گرایانه آن‌ها را ارضا نماید، خطمشی‌های کلی زیر را در صدر برنامه‌های دینی و فرهنگی خود قرار داد:

۱. بازگشت به قرآن؛

۲. احیاء سنت؛

۳. تکیه بر عترت؛

۴. مبارزه با خرافه و بدعت و مبالغه‌های غلط؛

۵. طرح اسلام به عنوان یک مکتب اجتماعی و واقع بین و مترقی؛

۶. اعتقاد به اصل وحدت مسلمین (شیعه و سنی) در برابر دشمنان خارجی. (ملکی راد، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۶)

بدین ترتیب نشر حقایق اسلامی و روشن‌گری نسل جوان به قیمت ایثار کردن سی سال عمر و جوانی محمدتقی در این راه طی شد و همواره تاریخ در همه دوره‌ها، نیازمند کسانی چون اوست که خود را فدا کنند تا نسلی را از حیث عقاید اصیل اسلامی زنده نگه دارند.

محمدتقی شریعتی و جریان ملی شدن صنعت نفت

از آن‌جا که محمدتقی، شناخت درست و جامعی از اسلام و حکومت اسلامی داشت و اسلام‌شناسی‌اش، بر قرآن کریم و نهج‌البلاغه و سیره نبوی مبتنی بود، طبعاً اداره کشور و حکمرانی بر مسلمانان را کاری جدا از دین نمی‌دانست و برحسب وظیفه دینی، آن‌جا که تشخیص می‌داد و ضرورت می‌دید، از امور سیاسی، اجتماعی و حکومتی جامعه اسلامی نیز سخن می‌گفت و به روشن‌گری افکار می‌پرداخت و آن‌چه از دستش می‌آمد، در راه حق اقدام می‌کرد. (رکنی، ۱۳۷۰: ۳۳)

با اوج‌گیری نهضت ملی شدن نفت ایران، به رهبری محمد مصدق، کانون که در این زمان لیدر و نظریه‌پرداز سیاسی آن طاهر احمدزاده بود، مرحله دوم فعالیت‌های خود را آغاز کرد و بحث ملی شدن نفت، آن را از دخالت در گستره سیاسی-ملی، ناگزیر نمود. هم‌زمان با این تحولات، نهضتی به نام خداپرستان سوسیالیست نیز به رهبری محمد نخشب در ۱۳۲۴ شمسی در تهران تشکیل شد که تقابل مستقیم با حزب توده داشت و به دفاع از مصدق پرداخت که محمدتقی و به ویژه علی شریعتی از هواداران آن شدند.

از همان ابتدا، هم‌بستگی میان محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی علیه استعمار انگلیس و در پشتیبانی از ملی شدن نفت، تجسم بخش آرزوها و آرمان‌های کانون بود. از دید اعضای کانون که مسلمانانی با آگاهی بالای سیاسی بودند، این نهضت می‌توانست فرصتی برای درآمیختن اسلام و سیاست باشد که طی آن رفاه ملت فراهم می‌شد و ضربه محکمی به قدرت استعماری وارد می‌آمد. به همین جهت، کانون به تدریج توجه خود را از بخش آموزشی به نشست‌ها، راهپیمایی‌ها و تظاهرات سیاسی به سود جنبش ملی کردن نفت معطوف نمود. در سال ۱۳۲۹ شمسی که آیت‌الله کاشانی به مشهد سفر کرد، محمدتقی در حضور وی در محل کانون، سخنانی در تأیید نهضت ملی ابراز داشت. او در زمان نخست‌وزیری مصدق نیز چند راهپیمایی عظیم در پشتیبانی از نهضت شکل داد. در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ شمسی، نشست‌های کانون، جمعیت بزرگی تا پانصد نفر را به محل خود می‌کشاند. حتی آورده‌اند که افزون بر دویست تن دیگر نیز در خیابان‌های پیرامون بودند و از طریق بلندگو، به سخن‌رانی‌ها گوش می‌کردند. متن سخن‌رانی‌های محمدتقی اغلب همان مباحث بنیادین اسلام ناب بود ولی طاهر احمدزاده که در این زمان به سازماندهی نهضت ملی خراسان می‌پرداخت، از سخن‌رانی‌های او ابهام زدایی می‌کرد و استعارات را نیز رمزگشایی می‌نمود. وی شخصیت‌های نمادین اسلام را که محمدتقی معرفی می‌کرد، به زمان کنونی می‌آورد و از زندگی آن‌ها، پی‌آمدها و آموزه‌های سیاسی-اجتماعی را بیرون می‌کشید. (ره‌نما، ۱۳۸۱: ۲۸) به این ترتیب، تلاش محمدتقی شریعتی در سخن‌رانی، همراه با نیرو و شور پشتیبانان جوان او - به‌ویژه طاهر احمدزاده - کانون را به نیروی مهمی متشکل از طرفداران نهضت ملی شدن نفت در مشهد تبدیل کرد و آن‌جا را یکی از پایگاه‌های اصلی حمایت از دولت مصدق قرار داد. (میرزاده، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

با این اوصاف، حال و اوضاع سیاسی شده کشور، به مرور اصلاح‌خواهان دوراندیش را به مبارزه‌جویان اصلاحات تبدیل کرد. برای نمونه، پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق، محمدتقی، رهبری جمعیتی را به عهده گرفت که تابلوی «شرکت نفت ایران و انگلیس» را از ساختمان آن در خیابان طبرسی مشهد کردند و نام «شرکت ملی نفت ایران» را به جای آن گذاردند. او پس از این حرکت نمادین بر فراز ساختمان شرکت نفت رفت و بر بالای آن سخن‌رانی بسیار مهیجی ایراد نمود که موجبات شور و هیجان عمومی را فراهم ساخت. (فلاح توتکار، مختاری اصفهانی، ۱۳۸۱: ۲۹۵)

در دی ماه ۱۳۳۰ که انجمن‌های اسلامی مشهد با عنوان «جمعیت‌های مؤتلف

اسلامی» به یک‌دیگر پیوستند، محمدتقی و مؤسسان کانون نیز وارد این گروه شدند. این انجمن‌ها توافق کردند که برای انتخابات مجلس هفدهم مشهد، دو نامزد مشترک داشته باشند و در پی آن نیز تصمیم گرفته شد که نامزدها با رأی مستقیم اعضای عادی انجمن‌ها برگزیده شوند. در این گزینش محمدتقی شریعتی به سبب حسن شهرتش در بین مردم با ۵۳۷۵ رأی در صدر قرار گرفت و پس از او شیخ محمود حلبی قرار داشت. اما از آن‌جا که انتخاب محمدتقی از مشهد، برای عمال خارجی و دربار وابسته، امری مسلم بود، لذا با دخالت در انتخابات از طریق سید جلال‌الدین تهرانی - نماینده شاه در آستان قدس رضوی - و حسین ملک و لشکر خراسان، برآن شدند تا مانع انتخابات آزاد و حضور محمدتقی در مجلس گردند. بدین ترتیب پس از یک روز آرام در انتخابات مشهد (پنج‌شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ ش) که هیچ بی‌نظمی مهمی در آن گزارش نشده بود، رأی‌دهی از سوی نمایندگان وزارت کشور متوقف و انتخابات مشهد لغو گردید و به نماینده مردم مشهد، کرسی‌ای در مجلس (خانه ملت) داده نشد. (شریعت رضوی، ۱۳۷۴: ۱۲)

با روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق، وی در اسفند ۱۳۳۱ از مجلس خواست تا اختیارات اجرایی فراعادی را تمدید کند که شش‌ماه پیش از آن به او داده شده بود. این اختیارات او را قادر ساخته بود که عملاً نیروهای اجرایی و قانون‌گذاری را توأمان در دست داشته باشد و از این راه، فرایند قانون‌گذاری و به اجرا گذاردن قوانین را شتاب بخشد. آیت‌الله کاشانی که در این زمان به ریاست مجلس رسیده بود، با این درخواست وی مخالفت کرد. او طی نامه‌ای به مجلس اعلام کرد تا زمانی که ریاست مجلس را برعهده دارد، اجازه طرح چنین پیشنهادهایی را که به باور او با قانون اساسی ناسازگار است، نخواهد داد. (نجاتی، ۱۳۶۴: ۷۱) بدین ترتیب مناقشه و اختلافی فزاینده میان مصدق و کاشانی در سطح اجتماعی مطرح شد.

اعضای کانون سیل تلگراف‌های خود را در پشتیبانی از تمدید اختیارات ویژه مصدق به مجلس سرازیر کردند. پس از کودتای دست‌ساخته امریکا علیه حکومت ملی مصدق در ۱۳۳۲، کانون به مرحله سوم خود قدم نهاد. در این دوره دل‌بستگی‌های کانون چنان با نهضت پنهانی مقاومت ملی که سازماندهی ضعیفی داشت، برآمیخته شده بود که شناسایی هویت مستقل و مواضع آن از این نهضت، بی‌نهایت دشوار می‌نمود. در پنجم شهریور ۱۳۳۲ تنها ده روز پس از کودتا، نهضت ملی با چاپ و پراکنده کردن پنهانی اعلامیه‌ای دو هزار نسخه‌ای در تهران با عنوان «نهضت ادامه می‌یابد»، نخستین ظهور رسمی خود را به

نمایش گذاشت. (نجاتی، ۱۳۷۱: ۱۰۲)

نهضت در این اعلامیه سراسری، آموزه‌های اصلی‌اش را ارایه کرد که در بنیاد خویش، تداوم سیاست‌های مصدق بود. بنیان‌گذاران این نهضت، در واقع همان سیاستمداران یا رهبران حزبی و سازمان‌دهندگان نهضت ملی‌گرایی بودند که به اصول و سیاست‌های مصدق تا سقوط او وفادار ماندند. حضور شخصیت‌های مذهبی هم‌چون آیت‌الله ابوالفضل زنجانی، ضیاءالدین حاج سیدجوادی، آیت‌الله طالقانی، جلالی موسوی، غروی و ... در این نهضت، ثابت کرد که جنبش مصدق هم‌چنان از حمایت تعدادی از روحانیون برخوردار است. بنیان‌گذاران و هواداران دیرین کانون مانند محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده و علی‌اصغر عاملی‌زاده نیز به این نهضت ملی پیوستند و دفتر نهضت را در مشهد برپا کردند. بدین ترتیب کانون، چتری ظاهری برای فعالیت‌های شاخه مقاومت ملی در مشهد شد که اعضای آن همان هواداران قدیمی خود کانون بودند. (رهنما، ۱۳۸۱: ۳۱) شب‌های جمعه و شنبه آن‌جا سخن‌رانی می‌شد و جمعیت زیادی می‌آمدند؛ اعلامیه‌هایی نیز به طور مخفیانه در آن‌جا رد و بدل می‌گردید و قرار ملاقات‌هایی گذاشته می‌شد.

سخن‌رانی‌هایی که در این مقطع زمانی در کانون صورت می‌گرفت، اغلب به صورت سمبلیک بود و داستان‌ها و وقایعی از تاریخ اسلام را شامل می‌شد که مستمع کاملاً آن را با وقایع روز مطابقت می‌داد و معمولاً مفاهیمی چون آزادی، عدالت و استقلال، درونمایه و موضوع اصلی این‌گونه محافل بود. این روند تا سال ۱۳۳۶ ادامه یافت تا این‌که در تابستان هفتمین سال، نهضت مقاومت ملی، جزوه‌ای ۲۴ صفحه‌ای با عنوان «نفت» به گونه‌ای کاملاً محرمانه چاپ و پخش کرد که در آن پی‌آمدهای توافق ایران با شرکت‌های بزرگ غربی پس از سقوط مصدق، تحلیل و بدان انتقاد شده بود. (نجاتی، ۱۳۷۱: ۱۲۶)

انتشار این جزوه که در واقع جزوه‌ای افشاگرانه درباره کنسرسیوم بود، با واکنش شدید ساواک جدیدالتأسیس مواجه گردید و طی آن نیروهای امنیتی، به عملیات پاک‌سازی گسترده‌ای دست زدند. هم‌چنین اعضا و هواداران نهضت ملی در تهران دست‌گیر شدند. در مشهد نیز شانزده تن از جمله محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده، ذبیح‌الله آسایش، علی‌اصغر عاملی‌زاده و علی شریعتی، جزو دست‌گیرشدگان بودند که با یک هواپیمای نظامی (چهار موتور ارثی) به زندان قزل قلعه تهران منتقل شدند. هم‌زمان با دست‌گیری و بازداشت تقریباً طولانی (یک ماه و اندی) بنیان‌گذاران کانون، ساختمان اولیه آن در خیابان چهارباغ نیز بسته شد.

محمدتقی شریعتی پس از آزادی، در فاصله سال‌های ۳۶ تا ۳۹ به تدریس تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشغول شد و به دعوت آیت‌الله محمدهادی میلانی، هفته‌ای یک‌بار هم در منزل ایشان به سخن‌رانی و تفسیر قرآن می‌پرداخت.

با روی کار آمدن «کندی» در امریکا و اعمال سیاست‌های او در ایران، فضای نیمه بازی ایجاد شد که به بازگشایی مجدد کانون در سال ۱۳۳۹ انجامید. اما این بار فقط به عنوان سازمانی مذهبی- فرهنگی برای تبلیغ اسلام، اجازه فعالیت داشت. در این دوران، کانون وارد چهارمین و تقریباً آخرین مرحله خود شد و برای اولین بار به ابتکار خود، یک راهپیمایی به مناسبت عاشورای سال چهل سازمان داد که بهانه‌ای برای تجمع مردم بود. این راهپیمایی صرف‌نظر از وجهه سیاسی آن، مضمون تبلیغاتی و روشن‌گری درباره فلسفه عاشورا را به همراه داشت و به تعبیر طاهر احمدزاده، نخستین راهپیمایی در تاریخ عاشورا و تاریخ ایران محسوب می‌شد. (شریعت رضوی، ۱۳۷۴: ۱۵) این حرکت دسته‌جمعی شکوهمند، با ترتیب خاصی از کانون آغاز گردید و به سمت حرم مطهر رضوی (ع) به راه افتاد و در آن‌جا با سخن‌رانی محمدتقی پایان یافت.

در عاشورای سال ۴۱ نیز کانون قصد راهپیمایی مشابه سال گذشته را داشت اما به علت دست‌گیری طاهر احمدزاده، راهپیمایی به شکل محدود صورت گرفت که در پایان هم از سخن‌رانی محمدتقی جلوگیری شد و بالاخره در عاشورای سال ۴۲ نیز باز به علت سومین دست‌گیری طاهر احمدزاده، دوباره از راهپیمایی جلوگیری کردند. از این زمان به بعد برنامه‌های کانون تا عاشورای سال ۱۳۴۴ شمسی به همان صورت قبلی در محل کانون برگزار می‌شد تا این‌که رژیم به بهانه نداشتن مجوز قانونی، کانون را تعطیل کرد. پس از این دوره و با مهاجرت محمدتقی و گروهی از مهم‌ترین اعضا کانون به تهران، در سال ۱۳۴۵ شمسی، فعالیت‌های کانون (در حالی که رسماً بسته بود) به صورت پنهانی و بسیار کند ادامه یافت و از این زمان، اغلب اعضای اصلی آن با رفتن محمدتقی به تهران، پراکنده شدند. پس از پیروزی انقلاب نیز کانون باردیگر فعالیت‌های خود را آغاز کرد و شخصیت‌هایی هم‌چون یاسر عرفات، احمد خمینی، بنی‌صدر، دکتر حبیبی و ... در آن حضور یافتند. اما این بار، به علت نبودن شخصیت هدایت‌گری چون محمدتقی، گروه‌های تشکیل‌دهنده آن در دو صف مقابل هم قرار گرفتند که این امر در نهایت موجب تعطیلی کانون در سال ۱۳۶۱ ش گردید. (منصوری، ۱۳۸۵: ۷۹۰)

نتیجه

در واپسین بخش این نوشتار، لازم می‌نماید برای تأکید و تثبیت هر چه بیش‌تر جایگاه مفید و مؤثر محمدتقی شریعتی در سیر روشن‌فکری دینی، بیاناتی از آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای درباره ایشان به میان آورده شود:

آن رادمرد دینی، از پیش‌روان و پایه‌گذاران اندیشه (بازگشت به قرآن و نهج‌البلاغه) و خود مفسر قرآن و مدرس و شیفته نهج‌البلاغه بود. خدمت ارزنده او در تعلیم و تربیت اسلامی نسل جوان و مبارزه پی‌گیر و دشوار او با تفکرات الحادی، آن هم در هنگامی که روش‌های مناسب برای این مقابله فکری و سیاسی کم‌تر شناخته شده و میدان در برابر تبلیغات گروه‌های الحادی وابسته، کاملاً گشوده بود؛ یکی از صفات درخشان اوست. هم‌چنین مبارزات وی در دوران نهضت ملی که تحرک سیاسی مردم در خراسان را جهت و محتوایی اسلامی می‌بخشید، سند افتخار دیگری در پرونده آن زندگی پر بار و شرافت‌مندانه است. او که از خانواده‌ای روحانی برخاسته و سال‌ها در حوزه علمیه مشهد مدارج علوم دینی را پیموده بود، بی‌شک یکی از دل‌سوزترین و مخلص‌ترین اندیش‌مندان و مبلغان اسلامی بود که استحکام اندیشه را با نوآوری در روش، به هم آمیخته و برای نسل تحصیل‌کرده و با فرهنگ متاع فکری جذابی را ارایه کرد. زندگی او سراسر به تعلم و تعلیم و در بهشتی از صفا و پاک‌دامنی گذشت. (رزمجو، ۱۳۷۵: ۷۸)

به واقع محمدتقی شریعتی در مبارزات ملی و مذهبی خود، از افراد مؤثر خراسان و بلکه ایران بود. او در جریان نهضت مقاومت ملی و هم‌چنین بسترسازی جهت انقلاب اسلامی نیز از برجستگان و زحمت‌کشان این دوره به شمار می‌آید. چه بسیار شب‌های سرد و سیاهی که وی در کوچه‌های مشهد به راه می‌افتاد تا به محفل جوانان برسد و سخنی از حق و قرآن به گوش آنان برساند و چه بسیار روزهای گرمی که عرق‌ریزان، سخنرانی‌های روشن‌گرانه و سازنده خود را در دبیرستان‌ها و دیگر مکان‌ها ادامه می‌داد تا جوهر شعوری اسلام را به نسل‌ها منتقل سازد. کسی که از جریان‌های اجتماعی و فرهنگی آگاه بوده و آن روزگار و این روزگار را درک کرده باشد، به خوبی خواهد فهمید که نقش عمیق این مجاهد متفکر و این سقراط خراسان، در تربیت ایمانی جوانان و پرداخت عناصر این انقلاب عظیم اسلامی تا چه اندازه بوده است. محمدتقی براساس واقعیات تاریخ زندگی‌اش، یکی از چهره‌های تفکر نوین اسلامی ایران در نیم سده اخیر و یکی از

پرشورترین معلمان راستین مبارزه و جهاد به شمار می‌آید. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۲۱۸) احساس مسئولیت و تعهد در وجود وی موج می‌زد. او انسانی حقیقتاً معتقد و اخلاقی بود که هرگز شرافت و روحانیتش را فدای منافع دنیوی نکرد. هرآنچه به زبان می‌گفت، در زندگی‌اش عمل می‌کرد؛ زیرا به آن‌چه می‌گفت، ایمان قلبی داشت و همین امر مهم بود که کلامش را به دل‌ها می‌نشانده.^۱



۱. مصاحبه نگارنده با دکتر عزت‌الله رادمنش، همان.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه، احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶.
۲. احمدی، حمید، *از فراسوی مرزها*، تهران، انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۳.
۳. اسعدی، محمود، *سقراط خراسان* تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۴. پژوهم، جعفر، *یادنامه استاد محمدتقی شریعتی قم*: نشر خرم، ۱۳۷۰.
۵. توسلی، غلام‌عباس، *روشن‌فکری و اندیشه دینی*، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۹.
۶. جعفریان، رسول، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ ۵، ۱۳۸۳.
۷. حکیمی، محمدرضا، *تفسیر آفتاب*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.
۸. *دایره‌المعارف تشیع*، جلد ۹، تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۱.
۹. رزمجو، حسین، *استاد و فرزند بیرومند او*، تهران، انتشارات خاوران، ۱۳۶۹.
۱۰. رزمجو، حسین، *پوستین وارونه*، تهران: انتشارات آوای نور، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۱. رهنما، علی، *چهره‌نگاری سیاسی علی شریعتی و آرمان‌گرایی اسلامی*، مترجم: مجید نکودست، تهران: انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۸۱.
۱۲. شریعت رضوی، پوران، *طرحی از یک زندگی*، تهران: انتشارات چاپخش، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۱۳. *شریعتی به روایت اسناد ساواک*، تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۴. شریعتی، علی، *جهت‌گیری طبقاتی اسلام*، تهران: قلم، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۱۵. -----، *راهنمای خراسان*، تهران: انتشارات الفبا، چاپ ۲، ۱۳۶۳.
۱۶. شریعتی، محمدتقی، *تفسیر نوین (الف)* به همراه تفسیر سوره علق یا آغاز وحی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۷. -----، *خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت*، تهران: حسینیه ارشاد، چاپ دوم، ۱۳۵۱.

۱۸. ----- ، دین، (ب) تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۹. فارسی، جلال الدین، *زوایای تاریک*، تهران: انتشارات حدیث، ۱۳۷۳.
۲۰. فلاح توتکار، حجت و رضا مختاری اصفهانی، *اسنادی از انجمن‌ها و مجامع مذهبی در دوره پهلوی*، تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱.
۲۱. کردی، علی، *استاد شهید به روایت اسناد*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۲۲. *مجموعه مقالات*، همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۲۳. ملکی‌راد، رسول، *شریعتی و نقش او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۷.
۲۴. منصور، پروین، *تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۵. میرزاده، وحید، *تداوم حیات سیاسی در اختناق تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی*، تهران: انتشارات سلک، ۱۳۷۹.
۲۶. نجاتی، غلام‌رضا، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
۲۷. نجاتی، غلام‌رضا، *جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۶۴.
۲۸. وثوقی، سیداحمد، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۲۹. هاشمی، محمد منصور، *دین‌اندیشان متجدد*، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۳۰. *یاد استاد مجموعه مصاحبه‌ها*، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.

ب) مقالات

۱. اسفندیاری، محمد، «مفسر نوگرای دینی»، *مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی*، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم

- انسانی، ۱۳۸۵
۲. بازرگان، مهدی، «خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند»، *درج در یادنامه استاد محمدتقی شریعتی*، اثر جعفر پژوم، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰.
 ۳. «جایگاه استاد شریعتی در نهضت احیای فکر دینی»، *مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی*، ج ۲، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
 ۴. جعفری، محمدتقی، «استاد شریعتی فقید علم و عمل و ارشاد»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۲، سال چهارم، اردیبهشت ۱۳۶۶؛ هم‌چنین *درج در یادنامه استاد محمدتقی شریعتی* اثر جعفر پژوم، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰.
 ۵. خاتمی، سیدمحمد، «استاد شریعتی قهرمان جهاد علیه تفکر و تمدن ضد دینی»، *نوروز* ۴ اردیبهشت، ۱۳۸۰؛ هم‌چنین *درج در یادنامه استاد محمدتقی شریعتی* اثر جعفر پژوم، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰.
 ۶. دژاکام، علی، «تواندیشان مسلمان در اندیشه استاد مطهری»، *جام جم*، (۱۳۷۹/۷/۲۳).
 ۷. رکنی، محمدمهدی، *چراغی که در کانون درخشید*، *درج در یادنامه استاد محمدتقی شریعتی* اثر جعفر پژوم، ۱۳۷۰، ص ۳۵ الی ۵۸ و *یادنامه مجله دانشگاه مشهد*، ص ۵ - ۳۶.
 ۸. شریعتی، سارا، «استاد محمدتقی شریعتی نامی آشنا و چهره‌ای ناشناخته»، *اعتماد*، (۱۳۸۶/۲/۶)؛ هم‌چنین *مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی*، ج ۲، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
 ۹. شریعتی، عبدالکریم، «استاد شریعتی و نهج البلاغه»، *درج در یادنامه استاد محمدتقی شریعتی* اثر جعفر پژوم، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰.
 ۱۰. شریعتی، علی، «مقدمه کتاب *خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت*، تهران: حسینیه ارشاد، چاپ دوم، ۱۳۵۱.
 ۱۱. شریعتی، محمدتقی (مصاحبه)، «استاد محمدتقی شریعتی مدافع شریعت در برابر الحاد و طاغوت»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۶۳.

۱۲. شریعتی، محمدتقی (مصاحبه)، «همه قبیله وی عالمان دین بودند» سروش، شماره ۳، (۱۳۵۸/۲/۲۷).
۱۳. صاحبی، محمدجواد، «جایگاه استادشریعتی در نهضت احیای فکر دینی»، ج ۲، *مجموعه مقالات* همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۴. فرهودی، محمود، «به یاد معلم بزرگوار استاد محمدتقی شریعتی»، ج ۱، *مجموعه مقالات* همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۵. منصوری، پروین، «آغاز روشن فکری دینی»، شرق، (۱۳۸۳/۲/۳).
۱۶. منصوری، پروین، «کانون نشر حقایق اسلامی»، *مجموعه مقالات* همایش بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، ج ۲، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۷. یوسفی اشکوری، حسن، «نواندیشی دینی راه نجات جوامع اسلامی» (سخنرانی در سالگرد درگذشت استاد شریعتی، *اعتماد*، (۱۳۸۶/۲/۲).

ج) مصاحبه‌ها

۱. احمدزاده هروری، طاهر: وی به سال ۱۳۰۰ شمسی در خانواده‌ای مذهبی در مشهد متولد شد و تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه داد. با آغاز جنگ جهانی دوم و آشنایی با محمدتقی، مرحله تازه‌ای در زندگیش آغاز شد. او از آغاز فعالیت کانون نشر حقایق (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ ش) به طور مستمر در برنامه‌های فرهنگی در کنار محمدتقی قرار داشت و با شروع نهضت ملی نفت به عرصه فعالیت‌های سیاسی وارد شد و از فعالان و سازمان دهندگان نهضت ملی خراسان مطرح گردید. به دنبال فعالیت‌های مستمر سیاسی، رژیم شاه در مهر ماه سال ۱۳۵۰ ش او را به ده سال زندان محکوم کرد. احمدزاده تا سال ۵۷ در زندان محبوس بود و با پیروزی انقلاب آزاد گردید و به سمت استانداری خراسان منصوب شد اما به دلیل گرایش‌های ملی‌گرایانه در مقابل مردم انقلابی، بیش از یک‌سال دوام نیاورد و در تلاطم‌های سیاسی سال ۱۳۶۰ نیز به اتهام اقدامات ضد امنیتی، دست‌گیر و به مدت پنج سال محکوم به حبس گردید و پس از آزادی، در زادگاه خود به فعالیت کشاورزی

مشغول شد.

۲. شریعتی، احسان: وی در سال ۱۳۳۸ شمسی در مشهد به دنیا آمد و در سال ۳۹ به همراه مادر عازم فرانسه گردید تا به پدرش - دکتر علی شریعتی - بپیوندد که مشغول تحصیل در پاریس بود. تقریباً همه دوران کودکی او در تلاطم و دوری از وطن طی شد. وی آغاز تحصیلات خود را در مشهد شروع کرد اما در سال ۵۲ که ساواک به خانه آن‌ها در مشهد حمله کرد، او به همراه خانواده خود عازم تهران شد. در مهرماه همان سال که ساواک دکتر شریعتی را دستگیر کرد، چون احتمال دستگیری احسان نیز بالا بود، با گذرنامه‌ای با نام احسان مزینانی به امریکا رفت و در سال ۵۶ دیپلمش را در آنجا گرفت. پس از وفات پدر در خرداد همان سال، وی به لندن و سپس به فرانسه مهاجرت کرد و در آنجا تحصیلات خود را در رشته فلسفه ادامه داد. او پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و با شروع انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه‌ها، مجدداً به پاریس برگشت و به تحصیلات خود تا مقطع دکتری فلسفه ادامه داد و در همان دانشگاه مشغول تدریس و تألیف گردید. با وجود اینکه بارها از وی خواسته شد تا ملیت کشور فرانسه را بپذیرد و در آنجا عضو رسمی دانشگاه گردد، وی نپذیرفت و ترجیح داد به مناسبت سی‌امین سالگرد هجرت پدرش در ۱۳۸۶ به ایران برگردد و هم اکنون نیز در تهران به سر می‌برد.
۳. شریعتی، بتول: آخرین فرزند استاد شریعتی و نام دیگر او افسانه است که سال ۱۳۱۹ شمسی در مشهد متولد گردید. او از کودکی شاهد و ناظر تلاش‌های بی‌دریغ پدر در راه دین و روشن‌گری بود. وی در اوایل جوانی به وساطت و پیشنهاد آیت‌الله مرتضی مطهری با برادر همسر ایشان، دکتر محمود روحانی - ازدواج کرد. ایشان بر خلاف خواهرانش که تحصیلات عالی نداشتند و خانه‌دار بودند، بسیار به تحصیل علم علاقه‌مند بود لذا با رتبه دوم وارد رشته تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد شد و ادامه تحصیل داد. بتول شریعتی هم‌اکنون در زادگاهش - مشهد - ساکن است و به گفته خود، واپسین بازمانده از فرزندان استاد شریعتی است.
۴. آرام راد، علی: وی در سال ۱۳۳۶ شمسی در مشهد دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در رشته تاریخ ادامه داد. طی سال‌های اولیه انقلاب جزو فعالان در عرصه سیاست به شمار می‌آمد. هم‌چنین در کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی نیز فعالیت

داشت. او با یکی از نوادگان استاد شریعتی - دختر طیبه - ازدواج کرده و از آن پس همواره محضر استاد را درک نموده و از مباحث اخلاقی و نکته‌های قرآنی ایشان بهره‌مند شده است. ایشان در حال حاضر در مشهد ساکن است و به مطالعه و پژوهش‌های تاریخی می‌پردازد.

۵. حکیمی، محمدرضا: حکیمی پژوهش‌گر، نویسنده و صاحب کتاب *الحیاء* و *مکتب تفکیک* است که اخیراً در جشنواره فارابی برای خدمت پنجاه ساله خویش به علوم انسانی مورد تجلیل قرار گرفت. وی در سال ۱۳۱۴ شمسی در خانواده‌ای مشهودی و مذهبی متولد شد. هم‌زمان با تحصیل در مدارس جدید، به تحصیل دروس حوزوی نیز پرداخت. او از محضر استادانی چون شیخ مجتبی خراسانی، آیت‌الله سیدهادی میلانی و آیت‌الله میرزا احمد مدرس بهره‌ها برد و در سال ۱۳۴۸ اجازه اجتهاد از شیخ آقا بزرگ تهرانی دریافت کرد. وی در مسیر فعالیت‌های فرهنگی خود ابتدا عضو انجمن پیروان *قرآن* شد. سپس به کانون نشر حقایق اسلامی راه یافت و تا پایان فعالیت‌های کانون با آن‌جا هم‌کاری می‌کرد. دکتر شریعتی نیز قبل از رفتن به لندن طی نامه‌ای سرپرستی آثار خود را به حکیمی سپرد و برای ایشان نوشت: «ودیع‌ام را به دست کسی می‌سپارم که از خودم شایسته‌تر است.»

۶. دل‌سایی، محمود: او در سال ۱۳۱۲ شمسی در خانواده‌ای مذهبی در مشهد به دنیا آمد. مقطع دبیرستان را در دبیرستان فردوسی آغاز کرد و از شاگردان محمدتقی شریعتی و هم‌کلاس علی شریعتی گردید. وی به تشویق دکتر شریعتی جذب کانون نشر حقایق اسلامی شد و همواره در مسیر حرکت‌های فرهنگی و مذهبی آن و نیز حرکت‌های سیاسی جمعیت خدایپرستان سوسیالیست در کنار ایشان به فعالیت مشغول بود. او در این مدت موفق به اخذ دکتری در رشته پزشکی شد. فعالیت‌های سیاسی دل‌سایی موجب گردید که رژیم شاه، ممانعت‌هایی را در مسیر فعالیت‌های پزشکی او ایجاد نماید. وی در مسیر فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود، بارها توسط رژیم شاه، دست‌گیر و زندانی گردید. او هم‌اکنون در رشته تحصیلی خود - متخصص کودکان - مشغول به کار و در مشهد ساکن است.

۷. رادمنش، عزت‌الله: وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در شهر نهبوند به دنیا آمد. او پس از طی کردن دبیرستان، تحصیلات خود را در رشته تاریخ دانشگاه مشهد ادامه داد و در آن‌جا افتخار حضور در کلاس‌های دکتر شریعتی را داشت. از این زمان بود که با

ایشان ارتباط نزدیک برقرار کرد و به پیشنهاد او برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن پاریس، دکتری تاریخ خود را اخذ نمود. وی دارای سوابق فرهنگی - پژوهشی بسیاری است و در دوران دفاع مقدس نیز عازم جبهه شد و در آنجا تاریخ نگاری جنگ را آغاز کرد. ایشان ضمن تألیفات فراوان در زمینه‌های تاریخی، در دانشگاه‌های مختلفی چون «رازی» کرمانشاه، «بوعلی سینا» همدان، «فردوسی» مشهد، «شهید بهشتی» تهران و «پژوهشگاه علوم انسانی» تهران و... تدریس نموده است. وی در حال حاضر استادی بازنشسته و ساکن مشهد است و هم‌چنان به تحقیقات و تألیفات علمی خود ادامه می‌دهد.

۸. سجادی، سیدعلی: او در سال ۱۳۴۳ شمسی در شهر مشهد، در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. وی به همراه پدرش که ارتباط نزدیکی با استاد شریعتی و فرزند مرحومش، دکتر شریعتی داشت، به جلسات تفسیر ایشان راه یافت و به سبب سخنان و رهنمودهای محمدتقی شریعتی، عشق به علم‌آموزی و خدمت‌رسانی به مردم در وی دو چندان گردید. او تقریباً پنج سال از بهترین سال‌های جوانی خود را در جلسات استاد شریعتی گذراند و بهره‌های فراوانی از محضر ایشان کسب نمود. پس از آن در سال ۶۲ وارد دانشکده پزشکی شد. دکتر سجادی، در سال ۷۷ تخصص خود را در رشته ارتوپدی از دانشگاه مشهد گرفت و به قزوین مهاجرت کرد. وی در حال حاضر ضمن تدریس در دانشگاه علوم پزشکی، در بیمارستان شهید رجایی قزوین نیز مشغول به کار است.

۹. منصوری، پروین: وی در سال ۱۳۴۴ شمسی در تهران به دنیا آمد. به سبب خویشاوندی با خانواده شریعتی (محمدتقی شریعتی، دایی پدر او بود)، از همان کودکی ارتباط نزدیک با آنان داشت. او به راحتی خاطرات خود از دکتر علی شریعتی را به یاد می‌آورد و اولین سال‌های نوجوانی‌اش مصادف با آخرین سال‌های عمر محمدتقی شریعتی بوده است. از آنجا که ایشان بسیار علاقه‌مند به مباحث تاریخی بود، تحصیلات خود را تا پایان مقطع کارشناسی ارشد در همین رشته ادامه داد. او اینک ساکن تهران است و به عنوان پژوهش‌گری پویا در حال تألیفات گوناگون در زمینه تاریخ معاصر است.

۱۰. یزدانیان، محمدابراهیم: تولد وی در سال ۱۳۰۷ شمسی در نیشابور رخ داد. او در خانواده‌ای مذهبی پرورش یافت و هم‌چون پدرش به شغل خیاطی پرداخت. در سال

۱۳۲۳ به مشهد آمد و فعالیت‌های مذهبی خود را با ورود به انجمن پیروان قرآن آغاز نمود. اما به زودی با کانون نشر حقایق آشنا گردید و جذب آن شد. وی سال‌ها در جلسات سخنرانی محمدتقی شریعتی شرکت می‌کرد و همواره در فعالیت‌های فرهنگی - مذهبی و سیاسی کانون حضور فعال داشت.

